

مروری بر جامعه شناسی زبان



فصل یکم

زبان‌شناسی اجتماعی

مباحثی که در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد عبارتند از :

1_ تعریف زبان شناسی اجتماعی

2_ آواشناسی اجتماعی و واج شناسی اجتماعی

3_ زبان‌شناسی اجتماعی و جامعه شناسی زبان

4_ گویشوران و اجتماعات: انطباق و فردگرایی

5_ تکامل جامعه شناختی کودک

زبان‌شناسی اجتماعی

شاخه ای از زبان‌شناسی است که همه جنبه های ارتباط میان زبان و اجتماع را بررسی می کند. زبان شناسی اجتماعی یا جامعه شناسی زبان موضوعاتی همچون هویت زبانی گروه های اجتماعی، رویکرد اجتماعی به زبان، فرم های استاندارد و غیر استاندارد زبان، الگوها و نیازهای استفاده بین المللی زبان، تنوعات اجتماعی و طبقات زبان، پایه های اجتماعی چند زبانی و غیره را مورد ارزیابی قرار می دهد.

آواشناسی اجتماعی و واج شناسی اجتماعی

مطالعه گویش ها گاهی اوقات به عنوان شاخه ای از جامعه شناسی زبان و گاهی متفاوت از آن تحت عنوان گویش شناسی قرار می گیرند. مخصوصا وقتی که گویش های منطقه ای کانون توجه هستند.

وقتی که تاکید بر روی ارتباطات رودررو است، دستاوردها با عنوان جامعه شناسی زبان تعاملی شناخته می شوند.

همانند دیگر گرایش ها، در این رشته نیز موضوعات فعالیت ها هم تجربی و هم تئوری بوده و جمع آوری داده ها هم به صورت تئوری و هم به صورت تجربی انجام پذیر است.

رویکرد آرمچیر برای تحلیل مقدمات اولیه می تواند مناسب باشد. البته این روش بر پایه تجارب شخصی فرد استوار است و به دو دلیل خطرناک خواهد بود:

1_ ما ممکن است در تعبیر کردن تجربه های شخصی خود دچار خطا شویم. اکثر ما از تفاوت هایی که در گفتار وجود دارد آگاه نیستیم.

2_ تجارب شخصی بسیار محدود هستند و نمی توان آنها را به اجتماع تعمیم داد.

بررسی نقش عوامل اجتماعی در ساخت، کاربرد و تحول زبان در سه دهه اخیر مورد توجه قرار گرفته و شروع آن با مطالعات افرادی نظیر لباو استاد دانشگاه پنسیلوانیا بود و برای نخستین بار همبستگی متغیرهای زبانی و اجتماعی به شیوه ای علمی و منظم نشان داده می شود. زمینه اصلی تحقیقات لباو، گوناگونی های زبانی و توجیه آنها بر پایه متغیرهای اجتماعی بود، اما در جهت این مطالعات به تدریج جنبه های دیگر زبان در ارتباط با عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و غیره نیز مورد بررسی قرار گرفت، به گونه ای که این رشته از مطالعات زبانی که به جامعه شناسی زبان یا زبان شناسی اجتماعی معروف گردیده، دامنه بسیار گسترده ای پیدا کرده است.

به نظر زبان شناسانی مانند لباو، بررسی زبان در بافت اجتماعی آن در واقع موضوع اصلی علم زبان شناسی است و باید در بافت اجتماعی آن انجام گیرد و به واسطه خصلت اجتماعی زبان نمی توان بدون توجه به متغیرهای اجتماعی گوناگون به بررسی کامل آن پرداخت. در واقع میان ساخت زبان و ساخت جامعه و روندها و متغیرهای زبانی و اجتماعی، رابطه ای نزدیک و تنگاتنگ وجود دارد و مطالعه زبان جدا از بافت اجتماعی آن نمی تواند توصیفی همه جانبه و واقع گرایانه ار آن بدست دهد.

از دید لباو، زبان شناسی اجتماعی به معنای واقعی کلمه همان زبان شناسی است و چنانچه مطالعات زبانی به درستی انجام گیرند، دیگر نیازی به افزودن صفت اجتماعی به آن و به وجود آمدن یک رشته فرعی نیست، اما امروزه زبان شناسی محض بیشتر به بعد ساختاری زبان پرداخته و ساخت زبان را توصیف می کند و جامعه شناسی زبان، بیشتر به بعد نقشی زبان توجه دارد.

در بررسی رابطه بین زبان و جامعه دو دیدگاه مطرح است:

1_ زبان و جامعه را مورد مطالعه قرار دهیم تا نسبت به زبان اطلاعات بیشتری بدست آوریم.

2_ زبان را مطالعه کنیم تا نسبت به جامعه اطلاعات بیشتری بدست آوریم.

زبان شناسی اجتماعی و جامعه شناسی زبان

برخی از زبان شناسان میان دو اصطلاح جامعه شناسی زبان و زبان شناسی اجتماعی تمایز قائل شده اند. مثلاً فیلمن معتقد است که جامعه شناسی زبان حوزه ای گسترده تر دارد و برخورد آن با زبان، بیشتر جامعه شناختی است، اما زبان شناسی اجتماعی در واقع همان زبان شناسی است که در مطالعه زبان، بافت اجتماعی - فرهنگی را نیز مورد توجه قرار می دهد. از دیدگاه لباو، جامعه شناسی زبان عوامل اجتماعی و ارتباط متقابل آنها را با زبان در سطحی کلان مورد بررسی قرار می دهد و زبان شناسی اجتماعی به مطالعه زبان در بافت اجتماعی می پردازد.

تفاوت میان جامعه شناسی زبان و زبان شناسی اجتماعی در تأکیدی است که هر کدام بر زبان یا جامعه دارند. در اینجا تمایز میان جامعه شناسی کلان و خرد مطرح می شود. جامعه شناسی زبان که کلان نامیده می شود، به ارتباط میان جامعه و زبان مربوط می شود، اما این مطالعات نسبت به مطالعات خرد وضوح کمتری برای طبیعت زبان قائل می شود.

گویشوران و اجتماعات: انطباق و فرد گرایی

ممکن است تصور کنیم که چون جامعه شناسی زبان به رابطه اجتماع و زبان می پردازد، بنابراین نقش فرد کم رنگ است. ولی از نظر جامعه شناس به همان اندازه اهمیت دارد که سلول برای یک زیست شناس. در واقع شناخت اجتماع نیازمند شناخت افراد یک جامعه است.

هیچ دو گویشوری به یک شیوه و زبان سخن نمی گویند، زیرا تجارب زبانی متفاوتی دارند. منحصر به فرد بودن تجارب زبان شناختی گذشته فرد تنها عامل میان گویشوران نیست. هر شخص، تصویر ذهنی ناخود آگاهی از جمله می سازد و همه در یک فضای چند بعدی قرار دارند که هریک از این بعدها نشان دهنده تفاوت میان افراد است. این تصویر ذهنی بر روی تجربه شخصی فرد نیز اثر می گذارد. بنابراین افرادی با بینش های مختلف زبانشناختی، تصاویر ذهنی متفاوتی خواهند داشت.

بنابراین ما دو نیرو را در نظر می گیریم. یک نیرو آن است که باعث تمایزات فردی شده و دیگری باعث تشابهات فردی می شود. مورد اول فرد گرایی و دومی همگرایی (انطباق) نامیده می شود. در برخی جوامع فرد گرایی و در بعضی جوامع همگرایی تسلط دارد.

تکامل جامعه شناختی کودک

اگرچه ممکن است تصور کنیم که هر گویشور تجربه منحصر به فردی در زبان دارد و بنابراین دستور منحصر به فردی دارد، می توانیم در مورد مراحل پیشرفت جامعه شناختی انسان تعمیم هایی انجام دهیم. برای این کار شیوه تکامل جامعه شناختی زبان کودک را بررسی می کنیم.

الگوهایی که کودک از آنها پیروی می کند، والدین، هم کلاسی ها و بزرگسالان می باشند.

الف) خردسالی:

در این مرحله والدین و دیگرانی که از کودک مراقبت می کنند و از شیوه های گفتار مربی استفاده می نمایند، الگو قرار می گیرند.
ب) کودکی:

در این مرحله دیگر کودکان هم سن یا کمی بزرگ تر الگو می باشند. کودکان در استفاده از زبان محافظه کار بوده و تحت تاثیر هم سن و سالان بزرگتر خود هستند. کودکان در این مرحله به گروه خود به عنوان دختر یا پسر اهمیت می دهند و این تمایزات جنس خود را در زبان خود نیز حفظ می کنند.

پ) نوجوانی:

در این مرحله نوجوانان دیگر الگو قرار می گیرند.

ت) بزرگسالی (بلوغ):

ساختار زبانی در این مرحله کامل شده است و الگو بزرگسالان دیگر می باشند. این مرحله ای است که در آن بزرگسالان کودکان خود را برای بزرگسالی آماده می کنند.

ث) بزرگسالی:

کار، والد بودن و دیگر فعالیت های اجتماعی ما را در ارتباط با بزرگسالان دیگر که الگو می باشند قرار می دهد. در این مرحله هنوز انگیزه تغییر وجود دارد که ممکن است با اهداف کاری همسو باشد. در این مرحله ما از نظر زبانی تقریباً ثبات داریم.

به دوران کودکی بر می گردیم. کودکان از همان سنین خردسالی (18 ماهگی) تفاوت های زبانی را درک می کنند. در یک سالگی، کودک می آموزد که صداهای مختلف را برای اهداف متفاوت به کار برد. تا سن سه سالگی، کودکی که والدین دو زبانه دارد قادر به تشخیص دو زبان متفاوت است. در چهار سالگی کودک همه فن حریف است. در بحث ها شرکت می کند و مهارت های زبانی را به طور کامل دریافت کرده لیکن در واقع برای آموختن شیوه سخن گفتن پایانی وجود ندارد.

فصل دوم

تنوع زبانی

مباحث مورد مطالعه:

1_ گونه های زبانی

2_ جامعه زبانی

3_ زبان و گویش

4_ زبان معیار

_ قانونمند سازی

_ پذیرش

5_ تحدید زبان ها

_ مدل درختی

6_ گویش های محلی و مرزهای همگویی

7_ انتشار عناصر زبانی و نظریه موجی

8_ گویش اجتماعی

9_ سبک یا سیاق سخن

10_ ترکیب گونه های زبانی

_ رمز گردانی

_ التقاط زبانی

_ وام گیری

11_ زبان های پی جین

12_ کریول

جامعه‌شناسان سه مورد عناصر واژگانی، الگوهای آوایی این عناصر و الگوهای نحوی را که آن واژگان در آنها بکار می‌روند، مورد بررسی قرار می‌دهند واز دیدگاه آنها تفاوت زیادی میان این سه وجود ندارد. عناصر واژگانی در یک فرهنگ لغت جمع‌آوری شده‌اند و صداها یا ساختار بوسیله قواعد و قوانینی کلی تولید و تعریف می‌شوند، لیکن برخی ویژگی‌های خاص کاربردی در این مجموعه از نظر گویشوران و شرایط داشته‌باشند. حتی شاید بتوان کاربردهای اجتماعی یک عنصر زبانی را برای هر فرد به صورت مجزا در نظر گرفت.

گونه‌های زبانی

اگر بخواهیم تعریف دقیقی از گونه‌های زبانی ارائه دهیم، می‌توان گفت که عناصر زبانی هستند که کاربرد اجتماعی یکسانی دارند. با این تعریف می‌توانیم زبان انگلیسی، انگلیسی لندن، فرانسوی و انگلیسی فوتبالی را به عنوان یک گونه در نظر بگیریم. همچنین می‌توان گفت که گونه شامل زبان‌ها، گویش‌ها و سبک و سیاق‌ها نیز می‌شود. ولی براساس دیدگاه سنتی، گونه‌ها کوچک‌تر از زبان یا گویش در نظر گرفته می‌شود.

اصطلاح گونه‌گفتار یا گونه‌زبان به هر شکل قابل‌تمیز گفتار اطلاق می‌شود که یک گویشور یا گروهی از گویشوران بکار می‌برند. مشخصه‌های متمایزکننده یک گونه‌گفتار ممکن است واژگان، واجی، صرفی یا نحوی باشد.

لیکن در دیدگاه ما گونه طیف وسیع‌تری را در بر می‌گیرد که شامل زبان، گویش و سیاق نیز می‌شود. این که اعضای یک جامعه زبانی در دانش مربوط به انتخاب گونه‌های زبانی برای ایجاد ارتباط سهیم هستند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اگرچه همه اعضای یک جامعه زبانی تمام گونه‌های یک زبان را در تبادل‌های روزمره خود بکار نمی‌برند، اما می‌دانند که سایر اعضای جامعه زبانی در چه شرایطی به کارگیری هر یک از گونه‌ها را مناسب می‌شمارند.

جامعه زبانی

جامعه زبانی اشاره به یک اجتماع مبتنی بر زبان خاصی می‌نماید و عبارت است از همه کسانی که به یک زبان سخن می‌گویند و از این رو در تصویرهای ذهنی مربوط به شباهت‌ها و تفاوت‌ها در آواها و دستور زبان سهیم هستند. این جامعه شامل همه اشخاصی است که بدون توجه به مکان زندگی و فاصله زمانی میان دفعات ایجاد ارتباط آنها، می‌توانند از آن زبان برای ایجاد ارتباط بهره‌گیرند. اما جامعه‌شناس زبان در پی رفتارهای زبانی گروهی از اشخاص است که نه تنها در توانش یک زبان سهیم‌اند، بلکه از آن در رفتارهای اجتماعی روزمره بهره‌می‌گیرند و با گونه‌های متفاوت آن نیز آشنایی دارند.

نخستین تعریفی که از جامعه زبانی شده متعلق به بلومفیلد است. ساده‌ترین تعریف متعلق به جان لاینز است: همه مردمی که از یک زبان یا گویش استفاده می‌کنند.

اشکالی که بر این تعریف وارد است، مصداق نداشتن برای جوامع دو زبانه است.

تعریف دقیق‌تری که توسط چارلز هاکت ارائه شده است شامل همه مردمی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به واسطه یک زبان مشترک با هم ارتباط برقرار می‌کنند است.

هاکت بحث ارتباط را به این تعریف اضافه کرده است، بنابراین اگر دو جامعه با یک زبان مشترک صحبت کنند، اما تماس باهم نداشته باشند به عنوان دو جامعه زبانی مختلف در نظر گرفته می شوند. تعریف بعدی مربوط به بلومفیلد است: جامعه زبانی شامل گروهی از مردم می شود که بوسیله صحبت کردن با هم تعامل دارند.

در این تعریف تمرکز از روی زبان مشترک برداشته شده و بر روی تعامل قرار می گیرد.

جان کامپرز در تعریف خود این نقص را رفع می کند: جامعه زبانی ممکن است هم یک زبانه باشد و هم چند زبانه که به واسطه الگوهای تعامل اجتماعی کنار هم قرار می گیرند و بنا بر دلایلی از محیط پیرامون خود جدا می افتند.

در تعریف دیگر که توسط ویلیام لایوف ارائه شده است تاکید بر روی داتاکید بر روی دانش و نگرش های مشترک به جای رفتار زبانی مشترک است. تعریف مشابهی نیز توسط هلیدی ارائه شده که وجود نورم های مشترک و الگوهای ذهنی را به جای رفتارهای زبانی مورد تاکید قرار می دهد.

دیدگاه دیگری که توسط رابرت مطرح شده، اصطلاح جامعه زبانی را نه با هم، بلکه هریک را به صورت مجزا مد نظر قرار می دهد: گروه های یک جامعه، همانند خصوصیات اجتماعی متفاوتی که دارند، خصوصیات زبانی مختلفی نیز دارند.

پیچیده ترین تعریف متعلق به بولینگز است: هیچ محدودیتی در شیوه هایی که مردم باهم در مباحثی نظیر کسب و کار، امنیت، سرگرمی ها، مسائل مذهبی و عبادت دارند، وجود ندارد و متعاقباً هیچ محدودیتی هم در تعداد گونه های جوامع زبانی که در یک جامعه یافت می شود، وجود ندارد.

طبق این دیدگاه، هر جمعیتی، چه یک شهر یا روستا و با کل یک ایالت می توانند مشتمل بر تعداد زیادی جوامع زبانی باشند.

زبان و گویش

تا دوره رنسانس که اصطلاح گویش هنوز از یونانی وارد انگلیسی نشده بود، میان دو واژه زبان و گویش تمایز چندانی وجود نداشت. اما امروزه دو تمایز عمده میان این اصطلاحات وجود دارد: 1_ از جهت اندازه که زبان را بزرگ تر از گویش میدانند، یعنی زبان شامل گویش های مختلف می شود. 2_ تمایز دیگر مربوط به وجهه اجتماعی است. گویش وجهه اجتماعی ندارد در حالی که زبان دارد. براساس این تعریف زبان معیار، گویش نیست بلکه زبان است، ولی گونه های دیگر یک زبان غیر از معیار گویش هستند.

زبان معیار

می توان گفت که زبان معیار همان است که زمانی گویش به حساب می آمده و طی فرآیند استاندارد سازی از طرف جامعه به صورت معیار در آمده است.

فرآیند استاندارد سازی یک گویش خاص همیشه به صورت یک سیاست عمدی نیست. برای انگلیسی استاندارد در طول چندین قرن اهمیت سیاسی و فرهنگی شهر لندن به وجود آمده است. بنابراین زبان معیار معمولاً بر مبنای جایی که پایتخت بوده و یا طبقات بالای اجتماعی زندگی می کرده اند شکل می گیرد. البته در انتخاب گونه معیار، مدارس، دانشگاه ها و انتشارات نیز نقش

مهمی ایفا می کنند. باید در نظر داشت که زبان نوشتار تمایل بیشتری به نزدیکی به زبان معیار نسبت به زبان گفتار دارد. لی با این وجود زبان معیار تاثیر خود را بر روی زبان گفتار و گویش های دیگر نیز می گذرد.

قانونمند سازی

نهادهی مانند یک آکادمی باید به منظور نثبیت این گونه، اقدام به نوشتن فرهنگ لغات و کتاب های دستور که حتی الامکان مورد اتفاق همگان باشد، بنماید و پس از آن هر شهروندی از اشکال مورد پذیرش استفاده نموده و از بکارگیری دیگر اشکال می پرهیزد.

پذیرش

در این مرحله زبان باید به عنوان یک زبان ملی از طرف مردم پذیرفته شود.

تحدید زبان ها

گفته شد که ملاک های اطلاق عنوان زبان برای یک گونه، به وجهه اجتماعی و اندازه آن بستگی دارد. البته در مورد اندازه باید گفت که این مفهوم نسبی است زیرا ممکن است یک گونه در مقایسه با گونه های دیگر بزرگتر یا کوچکتر باشد. بنابراین ملاک اندازه چندان معتبر نیست. فاکتور دیگری که می توان در این زمینه مورد توجه قرار دارد فهم متقابل است. فهم متقابل به شکل زیر تعریف می شود:

اگر گویشوران دو گونه قادر به فهمیدن زبان یکدیگر باشند، انگاه می توان گفت که آن دو گونه متعلق به یک زبان واحد می باشد اما این تعریف محدودیت هایی نیز دارد:

- 1_ ممکن است زبانهایی وجود داشته باشند که ما آنها را متفاوت از یکدیگر بدانیم در حالیکه فهم متقابل در آنها صورت می پذیرد و یا برعکس، زبان هایی که ما آنها را همانند بدانیم ولی فهم متقابل در آنها صورت نپذیرد. اما اگر با توجه به وجهه اجتماعی بخواهیم زبان را تعریف کنیم باید بگوییم که اگر دو گونه هر دو استاندارد باشند و یا تابع استانداردهای مختلف باشند، احتمالاً زبان های متفاوتی هستند و اگر دو گونه هر دو تابع یک استاندارد هستند، بنابراین یک زبان به حساب می آیند.
- 2_ خود مفهوم فهم متقابل یک واژه نسبی است.

3_ گونه ها ممکن است بر روی یک پیوستار گویشی با توجه به میزان همجواریشان مرتب گردند که در آن هر جفت از گونه های مجاور هم واحد فهم متقابل می باشند، در حالیکه گونه هایی که در جهت مخالف پیوستار قرار دارند این ویژگی را دارا نمی باشند.

4_ فهم متقابل در واقع مبین ارتباط میان مردم است، نه میان گونه های زبانی. بنابراین صرفاً به میزان همپوشی عناصر زبانی مربوط نیست، بلکه به عوامل کیفی بستگی دارد که وابسته به مردم است و یکی از مهم ترین این فاکتورها انگیزه است. از این جهت که یک فرد به چه میزان علاقه دارد که فرد دیگر را درک کند و اینکه آنها تا چه حد علاقه دارند بر روی شباهت ها یا تفاوت های فرهنگی تکیه کنند. یکی دیگر از عوامل کیفی، تجربه است. اسنکه فرد از گونه ای که می نویسد تا چه حد تجربه دارد و تا چه حد با آن برخورد کرده است.

بنابراین فهم متقابل نمی تواند ملاک خوبی برای تحدید زبان ها باشد و بنابراین نمی توان تمایز دقیقی میان زبان و گویش قایل شد.

مدل درختی

در قرن 19 مدل درختی برای نشان دادن منشا زبان ها در مطالعات تاریخی زبان بوجود آمد. بنابراین ارزش اصلی آن در زمینه مطالعات تاریخی زبان و ارتباطات تاریخی میان گونه های زبان و تغییرات آنهاست. اما از لحاظ جامعه شناختی نمی تواند چندان موثر باشد زیرا قادر نیست تاثیر گذاری و تاثیر پذیری گونه ها بر یکدیگر را نشان دهد.

گویش ها

گویش های محلی و مرزهای همگویی

در اطلس های زبانی مرز میان گویش ها با خطوطی نمایانده می شوند که به مرز همگویی موسوم است. هنگامی که این مرزهای همگویی در کنار یکدیگر قرار میگیرند، خط پررنگ تری بوجود می آید که نشان دهنده مرز گویشی است. این مرزها عمدتاً از روی ویژگی های واجی و واژگانی تعریف می شوند. مشکلی که در این زمینه وجود دارد، ادغام گونه ها در یکدیگر در نواحی مرزهای گویشی است، زیرا میان گویش ها نمیتوان یک مرز دقیق را مشخص کرد.

انتشار عناصر زبانی و نظریه موجی

تئوری موجی در قرن 19 و در کنار مدل درختی مطرح گردید و اظهار می داشت که تغییرات از یک ناحیه مشخص پخش می شود و مانند سنگی است که با پرتاب شدن درون یک استخر، امواج از مرکز به اطراف انتشار می یابد. براساس این نظریه بیشترین تاثیر بر روی زبان های مجاور است و هرچه به زبان های دورتر می رسیم تاثیر کمتری مشاهده می شود.

انتشار عناصر واژگانی فرضیه ای است که در سال 1974 توسط تراوگیل مطرح شد و براساس آن تغییرات آوایی در تعدادی از کلمات صورت پذیرفته و سپس از راه تعمیم و قیاس به کلمات دیگر بسط داده می شود و البته در گفتارشان اعمال می کنند و یا عده ای آن را بیشتر از دیگران بکار میبرند. حتی برخی از واژه ها بیش از برخی دیگر تحت تاثیر قرار می گیرند.

گویش اجتماعی

تغییرات گویش ها همیشه جغرافیایی نیست و از دیدگاه مدرسی گذشته از عوامل جغرافیایی، عوامل اجتماعی گوناگون نیز ممکن است در پیدایش، حفظ یا گسترش تفاوت های زبانی نقش داشته باشند. اولاً همیشه جابجایی جغرافیایی صورت می گیرد و مردم از مکانی به مکان دیگر حرکت کرده و گویش های خود را به آنجا می برند که می تواند بر اطرافیان تاثیرگذار باشد. ثانیاً جغرافیا تنها یکی از فاکتورها می باشد و فاکتورهای دیگری نظیر طبقه اجتماعی، جنس و سن نیز دخیل می باشند.

بنابراین بررسی تنوعات زبانی در دو بعد عمودی و افقی انجام می گیرد. بعد افقی، تنوعات جغرافیایی و بعد عمودی، تنوعات اجتماعی می باشند. هرچه جامعه ای بزرگ تر باشد، تنوعات زبانی در آن بیشتر بوده و هرچه جامعه کوچکتر باشد، یکپارچه تر است. گویش شناسان از اصطلاح دیالکت برای اشاره به تفاوت های غیر منطقه ای استفاده می کنند.

در بحث تفاوت های اجتماعی، تلفظ بیش از دستور و واژگان اهمیت دارد. بنابراین در اینجا ما میان گویش و لهجه تمایز قائل می شویم. لهجه محدود به تفاوت های تلفظی می شود و گویش غیر از تلفظ به جنبه دیگر دستور نیز اشاره می کند. عواملی که در گروه بندی اجتماعی نقش دارند، طبقه اجتماعی، جنسیت، سن، قومیت، تحصیلات و مذهب هستند.

انواع عناصر زبانی

در مورد لهجه اشاره کردیم که میان آیتم های تلفظ و آیتم های نحو، واژگان و تکواژها تفاوت وجود دارد. به نظر می رسد که آیتم تلفظ نقش اجتماعی متفاوتی را نسبت به آیتم های دیگر ایفا میکند. برای مثال علی زغم تاثیر آمریکا بر روی بریتانیا، تاثیر آن در مورد انگلیسی بریتانیایی فقط منحصر به لغات است نه تلفظ. تلفظ و آیتم های دیگر نقش های متفاوتی را در عملکرد افراد دارند. مثلا ممکن است ما تلفظ را برای معرفی اصالت خود بکار می بریم، ولی از نحو و واژگان برای معرفی طبقه اجتماعی خود استفاده می کنیم.

در برخی موارد نمی توان به طور قطع حکم صادر کرد که تغییر در چه زمینه ای اتفاق افتاده است.

بنابراین باید به دو دلیل میان نحو از یک سو و کل زبان از سوی دیگر تمایز قایل شد.

1_ در بین مرزهای زبانی، عناصر نحوی راحت تر و رایج تر از بقیه عناصر بین زبان های مجاور منتشر می گردد که البته این اتفاق توسط افراد دو زبانه صورت می گیرد.

2_ گواه دیگر موردی است که توسط گامپرز از یک دهکده کوچک در هندوستان گزارش شده است که در آن، سه هزار سکنه با سه زبان صحبت می کنند. طبق رسوم فرهنگی قومی، مردم این روستا به گروه های مختلف تقسیم شده اند و طبعاً هر گروه نیاز دارد که با گروه های دیگر ارتباط برقرار کند. بدین لحاظ در میان مردم این منطقه، دوزبانگی و یا حتی سه زبانی رایج است. با وجود این برخورد وسیع زبانی، واژگان این زبان ها کاملاً از یکدیگر مجزا هستند. بنابراین می توان نتیجه گرفت که واژگان زبان می توانند نقش متمایز گروه های اجتماعی را داشته باشند.

سبک یا سیاق سخن

سیاق، گونه زبانی را براساس کاربرد آن مد نظر قرار می دهند. یک فرد ممکن است از عناصر زبانی مختلف برای بیان یک مفهوم خاص در موقعیت های گوناگون استفاده نماید که به آن سیاق می گوئیم.

یک گوینده معین با خصوصیات مانده سن، جنس، طبقه اجتماعی و گروه قومی که در یک مقطع زمانی کم و بیش ثابت هستند، در موقعیت ها و بافت های اجتماعی مختلف از گونه های زبانی متفاوتی استفاده می کنند که در اصطلاح سبک نامیده می شود. به بیان دیگر، گونه هایی از یک زبان که متناسب با بافت اجتماعی گفتار مورد استفاده قرار می گیرند، سبک های مختلف آن زبان به شمار می آیند.

به طور کلی می توان برای هر جامعه زبانی یک پیوستار سبکی قایل شد که از رسمی ترین تا غیر رسمی ترین آنها را در برمی گیرد و میان دو حد نهایی آن معمولا گونه یا گونه های سبکی دیگری نیط وجود دارد.

در جامعه دو زبانه، این سطح سبکی ممکن است با رمز گردانی از زبانی به زبان دیگر نمایان شود. همچنین بر اساس اصل تعدیل گفتار، ما سعی داریم تا سبک گفتار خود را به سبک گفتار طرف گفتگو شبیه سازیم. بنابراین سطوح سبکی مختلفی را می توان برشمرد، اما این مساله با دیدگاه مکتب هنجارگرایی در تضاد است، زیرا آنها اعتقاد دارند که تنها یک سبک گفتگو بهنجار است و سایر گونه ها نادرست و ناهنجار می باشند.

ترکیب گونه های زبانی

1_ رمز گردانی

در جوامع چند زبانه، زبان های مختلف در شرایط گوناگون مورد استفاده قرار گرفته و براساس قوانین اجتماعی، یک زبان برای استفاده در خانه و زبانی دیگر برای استفاده در اجتماع انتخاب می شود. بنابراین، این پدیده ناشی از دو زبانی یا چند زبانی است و هر فرد، بسته به شرایط یا مخاطب خود؛ انتخاب می کند که کدام زبان را استفاده نماید.

دیدگاهی که ضیا حسینی درباره سبک گردانی قائل نشده است و اذعان می کند که اغلب این اتفاق در میان گفتگوهای افراد چند زبانه به وقوع می پیوندد. به تعبیر او، سبک گردانی می تواند در میان جمله برای یک واژه اتفاق افتد و یا اینکه فرد دوزبانه یک جمله را به یک زبان و جمله دیگر را به زبان دیگر بیان کند. این نوع سبک گردانی را آغاز پدیده وام گیری می دانند. به این صورت که اگر تعداد زیادی از گویشوران یک زبان از یک واژه خاص استفاده کنند، پس از مدتی گویشوران دیگر آن زبان نیز در پیروی از آنها واژه های خاص آنها را به کار می گیرند.

2_ التقاط زبانی

هادسن تعبیری که ضیا حسینی برای رمز گردانی از آن استفاده کرده را به عنوان کد میکسینگ معرفی کرده است. یعنی زمانی که یک فرد دو زبانه سلیس با یک فرد دوزبانه دیگر صحبت می کند، بدون تغییر موقعیت بطور آمیخته از هر دو زبان استفاده می کند. از این زبان ها معمولا به عنوان زبان های هیبریدی نام برده می شود. زبان هیبریدی شکل صحیح هیچ یک از دو زبان را ندارد.

3_ وام گیری

هاگن فرضگیری زبانی را دوباره سازی الگوهای یک زبان در زبان دیگر می داند و آراتو اعتقاد دارد که قرض گیری زبانی، روندی است که طی آن یک زبان یا گویش عناصری از یک زبان یا گویش دیگر را در خود می پذیرد.

از دیدگاه هارتمن و استورک، قرض گیری زبانی عبارتست از رواج عناصری از یک زبان یا گویش در زبان یا گویشی دیگر از طریق برخورد و یا تقلید. بنابراین قرض گیری عبارتست از ورود عناصر واژگانی یا ساختاری یک زبان یا گویش یا گویشی دیگر. معمول ترین نوع قرض گیری، قرض گیری واژگانی است که بیشتر به عنوان راه حلی برای پدیده های قرضی فرهنگی به کار گرفته می شود.

قرض گیری می تواند به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم باشد. قرض گیری مستقیم هنگامی است که یک زبان عناصری را به صورت مستقیم از زبان دیگری می گیرد. قرض گیری غیر مستقیم هنگامی که عناصر زبانی از زبان سومی که نقش واسطه دارد به زبانی نفوذ کند.

قرض گیری انواع مختلفی دارد که شامل قرض گیری واژگانی، واجی، و دستوری می شود.

قرض گیری دستوری غیر معمول ترین نوع قرض گیری است که در آن عناصر یا الگوهای صرفی، نحوی، نقش های دستوری یا روابط دستوری یک زبان به زبانی دیگر راه می یابند.

زبان های پی جین

پی جین ها معمولا در کشورهای مستعمره و مراکز اقتصادی، بازرگانی و سیاسی که محل ارتباط و گویندگان زبان های گوناگون است، به وجود می آیند، زیرا در این گونه مناطق اهالی بومی با بیگانگان و گویندگان زبان های دیگر برخورد نزدیک دارند و برای ایجاد ارتباط ناگزیر به استفاده از زبان های میانجی هستند. زبان های پی جین بر بنیاد مشخصه های زبانی یک یا چند زبان دیگر ایجاد می گردد و از لحاظ دستوری و زبانی بسیار ساده شده است.

واژگان زبان پی جین اندک است و ساخت دستوری آن کاهش یافته، به طوری که فرد با حداقل میزان تحصیلات و دانش بتواند بیشترین بهره را از آن ببرد.

زبان های پی جین اندک است و ساخت دستوری آن کاهش یافته، به طوری که فرد با حداقل میزان تحصیلات و دانش بتواند بیشترین بهره را از آن ببرد.

زبان های پی جین گویش ور بومی ندارند و معمولا در جاهایی ایجاد می گردند که مهاجرانی از یک سرزمین برای کسب و کار وارد سرزمین دیگر می شوند. به زبان های پی جین، زبان های کمکی مصنوعی نیز گفته می شود.

کریول

اصطلاح کریول از ریشه پرتغالی به معنی فرد سفید پوستی از نژاد اروپایی است که در مستعمرات تولد و رش یافته است. معنی این واژه رفته رفته تحول یافته و امروزه در مورد همه زبان هایی به کار می رود که به وسیله افراد کریول گفته می شود.

اگر پی جین تحت شرایطی زبان مادری افرادی شود، آن را کریول می نامیم. زبان کریول بر خلاف پی جین گویشور بومی دارد و از نظر واژگانی و دستوری پیشرفت کرده و از نظر پیچیدگی قواعد با زبان های عادی بشری برابری می کند.

فصل سوم

زبان، فرهنگ و تفکر

مباحث مورد مطالعه :

1_ فرهنگ

2_ تفکر

3_ تئوری مفاهیم

4_ زبان، فرهنگ ، تفکر

5_ زبان شناسی و نسبیت فرهنگی

_ نسبیت معنایی

6_ نمونه برجسته

7_ مفاهیم سطح اولیه

8_ زبان و تفکر

9_ فرضیه سایپر ورف

10_ جنسیت در زبان

در این فصل هدف این است که دریابیم آیا زبان با دیگر پدیده های اطراف خود مانند فرهنگ و تفکر نیز رابطه دارد یا خیر.

فرهنگ

تعریف گودناف از فرهنگ به این شکل است:

فرهنگ جامعه تشکیل شده از آنچه که شخص باید در راستای مقبولیت دیگر اعضا بداند و باید اعتقاد داشته باشد. فرهنگ که متمایز از دیگر میراث های زیستس است، باید محصول نهایی یادگیری یعنی علم را دربر داشته باشد.

در اینجا علم در مفهوم کلی آن در نظر گرفته شده است. از مزیت های این دیدگاه مبتدی این است که فرصت مقایسه زبان و فرهنگ را برای ما ایجاد می کند. یعنی اینکه ما فرهنگ را برای ایجاد می کند. یعنی اینکه ما فرهنگ را به عنوان یک علم در نظر بگیریم. اگر فرهنگ یک علم باشد. بنابراین در ذهن افراد جا دارد و برای آن ابیتدا باید رفتار طبیعی افراد را تحت نظر گرفت.

برای بررسی علم افراد دو مشکل وجود دارد:

1_ تا چه حد افراد تحت بررسی، نماینده کل جامعه هستند؟

2_ تا چه حد می توان تصور کرد که افراد در یک مقوله از علم مشترک هستند؟

در مطالعه فرهنگ نیز مانند مطالعه زبان، مشکلات روش شناختی وجود دارد. اگر فرهنگ را نوعی علم به حساب آوریم به دو نوع علم برخورد می کنیم:

1_ علم فرهنگی که علمی است که به آن عقل سلیم می گویند و بیشترین توجه انسان شناسان را به خود جلب کرده است.

2_ معلومات یک متخصص که این معلومات نیز جنبه فرهنگی دارد و تاثیر رابطه میان عقل سلیم و علم متخصص یکی از جالبترین موضوعات است.

تفکر

افلاطون معتقد است که تفکر چیزی نیست مگر سخن گفتن که به صورت حرکات خفیف در اندام های صوتی درآمده است. به عبارت دیگر تفکر همان سخن گفتن است که وازده شده و به صورت حرکات یا انقباض هایی خفیف در اندام های صوتی ظاهر می شود. ولی براساس روانشناسی زبان، زبان تنها شرط و تنها عامل موثر در فعالیت های عالی ذهن چون تفکر نیست، ولی شاید مهم ترین عامل باشد. تفکر بدون استفاده از زبان ممکن است ولی این نوع تفکر بسیار ابتدایی است و قدرت تجرید در آن بسیار ضعیف است تا آنجا که شاید نتوان نام تفکر را بر آن نهاد. به هر حال فعالیت های ذهنی از نوع تفکر بدون زبانی نیز صورت می گیرد.

از دیدگاه هادسون تفکر شامل فعالیت های مختلف ذهنی می شود که در حوزه روانشناسی شناختی قرار می گیرد. در اینجا دو مفهوم حافظه و استنباط و مفهوم و پیش فرض را که از زیر شاخه های حافظه و استنباط هستند، باید متمایز کرد. او ابتدا رابطه

میان فرهنگ و تفکر را مورد بررسی قرار داده و اشاره می کند که با توجه به اینکه فرهنگ یک علم اکتسابی است می توان گفت که بخشی از حافظه است که می تواند بخشی که در رابطه با دیگر افراد در نظر گرفته نمی شود.

در این رابطه سه نوع علم وجود دارد:

1_ علم فرهنگی که از دیگران می آموزیم.

2_ علم مشترک غیر فرهنگی که افراد یک جامعه خاص آن را دارا هستند، اما از دیگران آموخته نمی شود.

3_ علم غیر فرهنگی غیر مشترک که منحصر به خود فرد است.

برای تعریف دقیق تر، تئوری کلاسیک مفاهیم را بررسی می کنیم.

تئوری مفاهیم

هر مفهومی از یک سری مشخصه های لازم و کافی از آن مفهوم تشکیل می شود. مثلا پرنده مشخصه های تخم گذار، بال دار و ... را دارا است و هر پرنده ای باید آنها را داشته باشد.

مشکلات این تئوری این است که تعیین دقیق زبر مجموعه ها بسیار دشوار است. مثلا این که آیا مشخصه پرواز کردن لازم است و اگر لازم است پس پنگوئن پرنده نیست؟ فقط بال داشتن مشخصه لازم است؟ پس پروانه ها هم پرنده هستند؟ این مشکلات باعث می شود تئوری دیگری را انتخاب کنیم که در آنالیز مشخصه بنیاد مفاهیم انعطاف پذیر باشد. بهترین دیدگاه در این باره دیدگاه روچ تحت عنوان نمونه برجسته است.

نمونه برجسته اصطلاحی است که در معنانشناسی و روانشناسی زبان برای عضو نمونه در گستره ای از عبارات ارجاعی مورد استفاده قرار می گیرد. مثلا گنجشک می تواند نمونه برجسته ای برای پرنده باشد. این یک نمونه رایج است و دیگر نمونه ها در اطراف آن قرار می گیرند.

البته پذیرفتن نظریه نمونه برجسته نیز پیامدهایی دارد و از آن جمله این است که اگر پرنده ما یک پرنده معمولی باشد ثابت کردن اینکه X پرنده است راحت تر از ثابت کردن آن است که پنگوئن یک پرنده است. دوم اینکه نمی توان گفت که چرا بعضی اعضای این مجموعه بیش از بقیه دارای مشخصه ها هستند و مرز دقیقی میان اعضای دسته ها نمی توان مشخص کرد.

یکی از نکات مهم و مورد توجه انسان شناسان و زبان شناسان اجتماعی این نظریه است که پی بردن به اینکه افراد چگونه چنین مفهیمی را از یکدیگر یاد می گیرند دشوار نیست. مثلا وقتی کودکی را در تخت خود می خوابانند در ابتدا تخت کوچک خود را نمونه برجسته برای جای خواب در نظر می گیرد. همچنین او جاهای دیگری را که در مواقع مختلف در آنها می خوابد به عنوان جای خواب در نظر می گیرد و گستره مفهوم افزایش می یابد. گاهی اوقات نیز حتی کودک نمونه های برجسته را جایگزین یکدیگر می کند. پس یک نمونه برجسته می تواند در اثر تجربه شرایط مختلف تغییر کند. اما تعریف مشخصه بنیادی دشوار است زیرا فرد باید موقعیت های مربوط و نامربوط مختلفی را تجربه کند تا بفهمد کدام مشخصه ها لازم بوده و کدام لازم نیست.

دومین مورد قابل توجه در این نظریه این است که اجازه می دهد تا ما در کاربرد مفاهیمی که در زندگی واقعی می بینیم انعطاف خلاق داشته باشیم. یعنی مرزها دقیقاً مشخص نیستند. مثلاً مرز میان سبزیجات و میوه ها دقیقاً مشخص نیست. برای مثال سبزیجات معمولاً با یک وعده غذایی صرف می شوند و در زیر زمین می رویند اما میوه ها معمولاً میان وعده هستند و بر روی درخت یا بوته می رویند. در این میان گاهی گوجه به عنوان سبزی و گاهی میوه در نظر گرفته می شود و این بستگی به کاربرد آن در موقعیت ها دارد.

سومین نکته این است که زبان شناسی اجتماعی این مجال را می دهد تا این تئوری را در توضیح اینکه چگونه افراد متغیرهای اجتماعی مرتبط با زبان را دسته بندی می کنند استفاده کنند. بنابر این نظریه نمونه برجسته نشان می دهد که زبان شناسان از روانشناسی مطالب بسیاری آموخته اند.

زبان، فرهنگ، تفکر

معلومات فرهنگی مشترک که یا از طیف دیگران و یا با مشاهده رفتار آنها می آموزیم، نقش مهمی را در ارتباط برقرار کردن و به ویژه هنگام استفاده از زبان ایفا می کنند. این موضوع که در مورد علوم مشترک دیگر هم صدق می کند، خواه این علوم را از دیگران آموخته باشیم خواه نه.

بیشتر واژه ها مفاهیم را بیان می کنند. اهمیت مفاهیم در زمانی مشخص است. جملات نیز بیان گر گزاره ها هستند و معلومات فرهنگی مشترک ما از ترکیب واژه ها و گزاره ها بوجود می آید.

مفاهیم و گزاره ها به یکدیگر مربوط اند زیرا گزاره های بین مفاهیمی که آنها را معنا می دهند، ارتباط برقرار می کنند. مثلاً تنها چیزی که مفهوم پرنده را از دیگر مفاهیم متمایز می کند این است که این مفهوم در گزاره ای چون "پرنده پرواز می کند" می آید و آن را به مفهوم پرواز ربط می دهد. بطور خلاصه علم ما از شبکه وسیعی از مفاهیم در هم تنیده و گزاره ها تشکیل می شود.

1_ زبان نیز از مفاهیم و گزاره ها تشکیل می شود. عناصر زبانی را می توان به عنوان مقدماتی برای آنالیز تجربیاتی برمی شماریم و هر عنصر واژگانی ترکیبی از مشخصه هایی معنایی نحوی و واهی را نشان می دهد. بسیاری از عناصر زبانی بوسیله نمونه های برجسته تعریف می شوند.

2_ معنا یعنی مفاهیم و گزاره ها:

اتفاق نظری که درباره تعریف معنا وجود دارد در این است که معنای یک عنصر زبانی محتوای آن است یعنی بخشی که در رابطه با جهان پلیدار قرار می گیرد و نه مرجع آن یعنی اشیا و حوادثی که در موقعیت های خاصی به آن ارجاع داده می شود. محتوای یک عنصر را بوسیله مفهوم مرتبط با آن در ذهن گوینده می توان تشخیص داد.

3_ فهمیدن و کاربرد سخن یعنی تمام علم:

بخش وسیعی از علم ارتباطی با زبان ندارد. این بخش در حوزه کاربرد شناسی _ یعنی مطالعه چگونگی استفاده از زبان _ قرار می گیرد. مثلاً در جمله "او سیب را بوسید" نیاز به میزان زیادی علم غیر زبانی داریم تا بفهمیم این دو نفر چه کسانی هستند. پروسه

ذهنی که در این مواقع در ذهن ما شکل می گیرد و نه مرجع آن یعنی اشیا و حوادثی که در موقعیت های خاصی به آن ارجاع داده می شود. محتوای یک عنصر را بوسیله مفهوم مرتبط با آن در ذهن گوینده می توان تشخیص داد.

4_ مقوله های اجتماعی مرتبط با زبان مفاهیم هستند. ما شرایط و گوینده ها را بر مبنای نمونه برجسته تقسیم بندی می کنیم. گویندگان خود را در یک فضای چند بعدی و در ارتباط با بقیه جامعه قرار می دهند و هر کنش گفتاری را در فضای چند بعدی مرتبط با دیگر قسمت های زندگی اجتماعی قرار می دهند. هر بعدی با مفاهیم خاص از یک شخص خاص یا شرایط تعریف می شود.

زبانشناسی و نسبیت فرهنگی

نسبیت معنایی

یک جنبه بارز از نسبیت این است که می توانیم عناصر را در بعضی زبان ها بیابیم که بیانگر معنایی خارج از محدوده زبان های دیگر می باشد. مشکلات ترجمه به همین علت است، زیرا فرهنگ ها متفاوت می باشند. مثلا در انگلستان کلاه را می پوشند و در ایران آن را بر سر می گذارند. در فرانسه "من درد در سر دارم" و "در ایران سرم درد می کند"

نسبیت در زبان بر اساس دو اصل و یک نتیجه گیری قرار دارد:

1_ زبان تصویر درستی از واقعیت جهان خارج بدست نمی دهد.

2_ هر زبان تصویری متفاوت از واقعیت جهان خارج بدست می دهد.

نتیجه: چون تقسیمات زبان بر تقسیمات جهان خارج منطبق نیست و چون ما در قالب مقولات زبان فکر می کنیم پس ما جهان را آنچنان درک می کنیم که زبان برای ما ترسیم می نماید. از طرف دیگر چون زبان های مختلف تصویرهای متفاوتی از جهان خارج بدست می دهند پس هر زبان متافیزیک مخفی و خاص خود را دارد که سخن گویان آن را در قالب مقولات نسبی آن، جهان را ادراک می کنند. به عبارت دیگر، سخن گویان زبان های مختلف جهان بینی های متفاوتی را دارند.

زبان تصویر درستی از واقعیت به دست نمی دهد.

ما واژه های زبان را برای بیان اشیا، وقایع، پدیده ها و بطور کلی برای بیان تجربه از جهان خارج بکار می بریم. ولی جهان خارج آنچنان که واژه های زبان نشان می دهند نظام یافته نیستند. مثلا در طبیعت ماده ای وجود دارد که هر مولکول آن از دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن ساخته شده است. این ماده بسته به این که چه مقدار حرارت داشته باشد به صورت های مختلفی در می آید ولی در تمام احوال از نظر شیمیایی همان ماده بود و فرمول ساختاری آن نیز همان است. با این حال ما در زبان خود برای این ماده واحد در درجه حرارت های مختلف نام های متفاوتی گذارده ایم و آن ها را یخ، آب و بخار می نامیم. جالب تر اینکه اگر صورت بخار شده آن روی زمین باشد، آن را بخار و اگر در ارتفاعی بالای سرمان باشد آن را ابر می نامیم. اگر این بخار در روی زمین به مایع تبدیل شود آن را آب و اگر در آسمان به مایع تبدیل شود، آن را باران می گوییم. اگر تبدیل این مایع به جامد در روی زمین باشد، آن را برف و یا تگرگ می گوییم.

بنابراین می توان گفت که مرزبندی معنایی کلمات در زبان منطبق بر مرزبندی قرینه ای در جهان فیزیکی خارج نیست.

هر زبان تصویر متفاوتی از واقعیت جهان خارج به دست می دهد.

زبان ها در تقطیع تجربه گویندگان خود از جهان و نام گذاری آن، با یکدیگر اختلاف دارند. بدین معنی که ممکن است یک حوزه تجربی در یک زبان بین دو کلمه تقسیم شده باشد در حالی که همان حوزه در زبان دیگر بین پنج کلمه بخش شده باشد. مثلا اگر در زبانی برای همه نزولات آسمانی یک کلمه وجود داشته و زبان دیگری این حوزه را بین سه کلمه تقسیم کرده باشد مرزبندی معنایی کلمات دو زبان در این حوزه تجربی بر هم منطبق نمی شود. به بیان دیگر معنی یک کلمه به این بستگی دارد که چه قسمتی از یک حوزه معنایی به آن اختصاص داده شده باشد و همسایگان آن کلمه در آن حوزه معنایی چند و چگونه باشند.

مثلا زبان یکی از قبایل سرخپوست آمریکا به نام ناواهو طیف نوری را که معمولا به هفت بخش تقسیم می شود به سه بخش تقسیم می نماید. در نتیجه مردمی که به این زبان سخن می گویند در قالب این سه رنگ فکر کرده و در قالب همین تقسیم بندی نیز طیف نوری را ادراک می نمایند.

نمونه برجسته

تعریف نمونه برجسته می تواند بسیار وابسته به ساختار اجتماعی باشد. مثلا جوامعی در استرالیا هستند که قبیله را به دو قسمت مادری و پدری تقسیم می کنند. این مفهوم می تواند به سه طریق بسط یابد:

1_ گوینده یا شنونده می تواند انعطافی خلاق در بسط معنای اولیه به کار گیرد.

2_ برای بسط معنایی ممکن است قواعدی وجود داشته باشد.

3_ واژه هایی هستند که معنای آنها بر نمونه برجسته متمرکز بوده اما معنای بسط یافته آنها نیز در حافظه ذخیره شده است. مثلا واژه father که معنای زیستس و اولیه آن پدر است اما به معنای کشیش هم در حافظه وجود دارد.

مفاهیم سطح اولیه

استفاده از نمونه های برجسته در کاهش میزان تفاوت های معنایی زبان ها موثر است. روح تئوری دیگری را مطرح کرده و مفهوم نمونه برجسته را در روان شناسی آورده است. وی اظهار می دارد که در ساختار معنای واژه تفاوت ها ممکن است کمتر از آن باشد که تصور می کنیم. شیوه ساختار سازی جهان در زبان ها از طریق معناهایی است که در این زبان ها وجود داشته و تا حدی به ساختار خود جهان و نیز نیازهای ارتباطی گویشوران زبان ربط دارد. مثلا مفهوم نمونه برجسته از اینجا نشات می گیرد که مشخصه ها در جهان به صورت تصادفی با هم ترکیب نمی شوند بلکه در مجموعه های پیچیده می آیند. مثلا چیزی که پر دارد، احتمالا دو پا دارد و تخم گذار است.

نتیجه دیگری که روچ می گیرد این است که باید مفاهیم سطح پایه ای وجود داشته باشد که بر خلاف دیگر مفاهیم نه خیلی کلی هستند و نه خیلی جزئی. شناخت سطحی که پیش از دیگر سطوح اطلاعات می دهد باید امکان پذیر باشد. مثلا در میان ائاثیه منزل، chair می تواند مفهوم سطح اولیه باشد زیرا معمولا وقتی ائاثیه منزل را جابه جا می کنیم، chair در ذهن ما می آید.

ارتباط مفاهیم سطح اولیه با مفاهیم نسبت دو جنبه دارد.

1_ میدانیم که مفاهیم به صورت سلسله مراتبی پیرامون یک مفهوم سطح اولیه شکل می گیرند. پس می توان این سلسله مراتب را در نظام واژگانی زبان ها مشاهده کرد.

2_ مفاهیم سطح اولیه به لحاظ اینکه افراد ممکن است زبان های مختلفی داشته باشند، محدوده دیگری باز می کند. بنابراین نسبت زبانی را برجسته تر می سازد. افراد، مفاهیم اولیه متفاوتی از یکدیگر در ذهن دارند. مثلا برای روستاییان کاج مفهومی آشناتر است و برای شهر نشینان درخت مفهوم اولیه است.

زبان و تفکر

یکی از سوالات مهم و قدیمی در روانشناسی و زبان شناسی مربوط به رابطه زبان و تفکر است. زبان تنها شرط و تنها عامل موثر در فعالیت های عالی ذهن همچون تفکر نیست، ولی شاید مهم ترین عامل باشد. تفکر بدون استفاده از زبان ممکن است ولی این نوع تفکر بسیار ابتدایی است و قدرت تجرید در آن بسیار ضعیف است تا آنجا که شاید نتوان بر آن نام تفکر اطلاق کرد ولی به هر حال فعالیت های ذهنی از نوع تفکر بدون زبان نیز صورت می گیرد.

براساس فرضیه سایپر ورف که پیرامون همین مساله شکل گرفته زبان تا حد زیادی بر تفکر اثر می گذارد.

یک نقطه تماس زبان و تفکر این است که نسل های بالاتر از زبان برای انتقال فرهنگ به جوان تر ها بهره می برند. یعنی زبان ابزار اجتماعی سازی بوده و امکان آموزش و نام گذاری واقعیات را ایجاد می کند.

آیا ابتدا مفاهیم شکل می گیرند و سپس زبان یا برعکس؟

می دانیم که برخی مفاهیم مستقل از زبان اند و واژه ای برای آنها وجود ندارد. از طرفی مفاهیمی وجود دارد که اگر زبان نبود وجود نداشتند. مثل مفهوم واژه و زبان. برخی از مفاهیم هم وجود دارند که پس از یادگیری نام آنها را یاد می گیریم. مثلا وقتی مادری به کودکش می گوید " در رابند تا مگس ها با خود میکروب نیاورند " وقتی از کودک بپرسیم میکروب چیست می گوید چیزی که مگس ها با آن بازی می کنند.

بسیاری از مفاهیم را هم وقتی از آن برایمان بگویند می آموزیم. مثل زمانی تحصیل . بسیاری از مفاهیم را از طریق زبان می آموزیم. اما تاثیر عوامل یادشده بستگی به بسامد کاربرد آن عنصر دارد. مثلا اگر در زبانی بیشتر از مفهوم شمال و جنوب نسبت به شرق و غرب استفاده شود، کودک مفاهیم شمال و جنوب را زودتر یاد می گیرد.

زبان در یادگیری مفاهیمی که از چهارچوب حواس پنجگانه فراتر می روند نقش مهم تری دارد. نکته دیگر این است که تاثیر زبان در جایی که راه های مختلف برداشت از یک تجربه وجود دارد بیشتر است.

اکثر روانشناسان اینطور نتیجه می گیرند که یادگیری و استعمال زبان به عنوان دستگاهی از علایم آوایی قراردادی اختصاصا به انسان دارد. تکامل زیستی انسان و رشد و توسعه فوق العاده دستگاه عصبی او به وی امکان می دهد که چنین دستگاه پیچیده ای را بیاموزد و به کار برد. زبان تنها شرط و تنها عامل موثر در تفکر و دیگر فعالیت های عالی ذهن نیست، ولی زبان توانایی انسان را در تفکر و دیگر فعالیت های دهنی به میزان معجزه آسایی بالا می برد تا جایی که می توان گفت تفکر و استدلال در مراحل عالی تفکر و دیگر فعالیت های عالی ذهن در انسان وجود داشته باشند ولی مسلما این فعالیت ها در مراحل ابتدایی باقی میماند چنان که در بسیاری حیوانات دیگر باقی مانده اند و هرگز تا این درجه پرورده نمی شوند.

فرضیه ساپیر ورف:

مشهورترین و نافذترین روایت این عقیده به نام ادوارد ساپیر و بنجامین ورف، دو زبان شناس که آن را روشن تر از هرکس دیگری بیان کرده اند به فرضیه ساپیر ورف در سال 1929 نوشت: «بشر تا حد زیادی معروض زبان خاصی است که ابزار بیان جامعه او شده است... جهان واقعی تا حد زیادی به طور ناهشیار بر اساس عادات زبانی گروه مردم بنا شده است.»

چندین سال بعد، ورف هنگام طرح ادعای ذیل اساسا همین احساس را بیان کرده است: «ما طبیعت را آنچنان تجربه می کنیم که زبان مادری ما تعیین کرده است. مقولات و انواعی که از جهان و پدیده های مادی انتزاع می کنیم، بدین سبب یافت نمی شوند که آنجا پیش چشم مشاهده گر قرار دارند، برعکس جهان دایم در تغییر است و باید با ذهن ما_ یعنی عمدتا با نظام زبانی موجود در ذهن ما_ سامان یابد.»

در تایید فرضیه ساپیر ورف معمولا به دو نوع پدیده زبانی اشاره می شود: تفاوت های واژگانی میان زبان ها و گوناگونی انواع تقابل های دستوری که در یک زبان نشانه گذاری می شود. نمونه پدیده نوع اول اینکه زبان اسکیمویی واژه های بسیار بیشتری نسبت به زبان انگلیسی برای برف دارد، حال آنکه عربی در مورد ماسه واژگان بسیار غنی تری دارد. از این موضوع گاهی نتیجه گیری می شود که زبان اسکیمویی و عربی به گویشوران خود امکان تمیز ادراکی مربوط به برف و ماسه را می دهد که انگلیسی زبانان از آن بی بهره اند.

تبیین موجه تر آن است که زبان بر اساس نیاز به انطباق با محیط مادی و فرهنگی شکل می گیرد. براساس این دیدگاه متفاوت اگر زبانی در یک حوزه خاص دارای واژه های فراوانی باشد علتش آن است که چنان تمایزات مهم شوند قاعدتا می توانند تقابل های مربوط را ایجاد کنند. مثلا احتمالا به همین دلیل است که اسکی بازان به رغم آنکه در زبانشان ممکن است واژه های مختلفی برای انواع برف نداشته باشند اما باز هم می توانند انواع مختلف برف را از هم تمایز دهند.

ورف متذکر می شود که: «سیستم هر زبانی تنها ابزاری برای صدا دار کردن ایده ها نیست بلکه شکل دهنده ایده ها و برنامه ای برای فعالیت های ذهنی مشخص است. شکل گیری ایده ها فرآیند مستقلی نیست بلکه بخشی از دستور زبان خاص است... ما طبیعت را برحسب خطوط ذهنی مان تشریح می کنیم.»

مهم ترین نکته ای که ورف به آن اشاره می کند این است که چطور فکر ما تحت تاثیر دستور زبان ماست. دستور یعنی تمایز مفاهیم کلی که به صورت مکرر به کار می روند. مثلا تمایز میان مفرد و جمع ورف بر این باور است که ما این تمایز را تنها هنگام استقلال اندیشه برای واژگان قایل نمی شویم، بلکه این تمایزات بر روی شیوه فهمیدن تجربیات در همه اوقات تاثیر می گذارند. اگر فرضیه ورف درست باشد تاثیر نظام دستوری ما بسیار مهم تر و فراگیر تر از تاثیر عناصر واژگانی است. فرضیه ساپیر ورف بیشتر بر روی دستور زبان تاکید می کند.

گفته می شود که تنها تجربه ای که روی فرآیند تفکر ما اثر دارد، تجربه زبانی است و این به جبر زبانی تعبیر می شود. اگر جبر زبانی صادق باشد، تنها چاقوب برای ایده هایی است که بوسیله آنها می اندیشیم. اما اگر مفاهیمی را بدون کمک گرفتن از زبان شکل دهیم در این صورت جبر زمانی نقض می شود.

ورف نظریه اش را با به کار بردن کلمه «عمدتا» تعدیل کرده است. پذیرش این دیدگاه از طرف زبان شناسان به این نکته بستگی دارد که آنها تا چه حد به این معتقدند که دستور زبان های مختلف می توانند معانی متفاوتی را بیان کنند.

جنسیت در زبان

در بسیاری از جوامع گفتار زنان و مردان متفاوت است. نمونه بارز تفکیک جنسی در زبان که نزد زبان پژوهان شهرت دارد، مربوط به جزایر هند غربی است که در آنجا زنان و مردان به دو زبان متفاوت تکلم می نمایند. در هیچ جای دیگر تفکیک جنسیتی بدین میزان فاحش وجود ندارد. این تفاوت ها ممکن است در اثر تابوها یا عواملی نظیر اشغال بوجود آمده باشد. اگرچه تابو دلیل خوبی برای وجود گویش های جنسی نیست. اولاً به خوبی روشن نیست که تفاوت های از این دست چگونه می توانند در تمامی جامعه گسترش یابند. ثانیاً در بسیاری موارد دیگر کاملاً مسلم که ما با تابو سرو کار نداریم. علت پیدایش زبان گونه های جنسی آن است که زبان به عنوان یک پدیده اجتماعی رابطه تنگاتنگی با طرز تلقی اجتماعی دارد. مردان و زنان از آن رو از نظر اجتماعی تفاوت دارند که جامعه نقش های اجتماعی متفاوتی را برای آنان تعیین کرده و الگوهای رفتاری متفاوتی را از آنان انتظار دارد. زبان صرفاً این واقعیت را منعکس می نماید.

گفتار زنان از نظر اجتماعی بهتر از مردان است. این امر بازتاب این واقعیت است که بطور کلی رفتار اجتماعی درست تری نیز از زنان انتظار می رود. علاوه بر این ظاهراً هرچه تفاوت بین نقش های اجتماعی زنان و مردان در جامعه خاصی زیادتر و انعطاف ناپذیرتر باشد تفاوت های زبانی هم بیشتر و انعطاف پذیرتر می شوند.

زبان گونه های جنسی ناشی از تفاوت اجتماعی است. از زنان و مردان طرز تلقی های اجتماعی و رفتارهای متفاوتی انتظار می رود و زبان گونه های جنسی نماد این واقعیت هستند.

به تعبیر مدرسی تفاوت های میان زبان زنان و مردان به این علت است که زنان در برخی زمینه ها و مردان در زمینه هایی دیگر نقش فعال تری دارند. مثلاً زنان در زمینه هایی مانند خیاطی، بافندگی، و ... و مردان در مکانیکی، فلزکاری و مدرسی نیز به این مطلب اشاره می کند که زنان نسبت به رفتار زبانی خود حساسیتی بیشتر از مردان نشان می دهند و صورت هایی را که اعتبار اجتماعی پایینی دارند را به میزان کمتری بکار می برند.

فصل چهارم

نقش گفتار در برقراری تعامل اجتماعی

مباحث مورد مطالعه در این فصل :

1_ طبقه بندی گفتار

_ کارگفت

_ گفتار به عنوان یک مهارت

_ وجهه

2_ هنجارهای حاکم بر گفتار

_ کمیت در گفتار

_ تعداد افراد

_ میزان اطلاعات رد و بدل شده

_ سایر هنجارها که از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت است

3_ علایم زبانی قدرت و همبستگی اجتماعی

_ نشانه ای برای مخاطب

_ نشانه ای برای گوینده

_ فعل

4_ ساختار گفتار

5_ جفت های مجاور

6_ موضوع

7_ ساختار دایره المعارف وار

8_ تفاوت های گفتاری مردان و زنان

طبقه بندی گفتار

کارگفت

عبارتی برگرفته از کارهای فیلسوفی به نام جی. ال. آستین بوده که در حال حاضر به صورت گسترده ای در زبان شناسی به کار گرفته و اشاره به نظریه ای دارد که در آن نقش کلام مرتبط با رفتار گویشور و شنونده را در ارتباطی فرد به فرد تجزیه و تحلیل می کند. کارگفت یک کنش گفتار نیست بلکه یک فعالیت ارتباطی بوده که با رجوع به هدف و نیت گویشور در حال صحبت تعریف می شود.

چندین طبقه بندی برای کارگفت پیشنهاد شده است:

— ترغیبی: گوینده سعی دارد تا شنونده را به کاری وا دارد.

— تعهدی: گویشوران خود را متعهد به انجام عملی در آینده می کنند، قول دادن.

— بیانی: گویشوران احساسات، عذرخواهی، خوش آمدگویی و... را بیان می کنند.

— اعلامیه: سخن گویشور اطلاعاتی در مورد شرایط جدید پیش آمده نظیر ازدواج و... را می دهد.

— توضیحی: گویشوران اعتقاد خود نسبت به صحت گزاره ها، احکام و فرضیه ها و... را بیان می دارند.

افعالی که برای نشان دادن کارگفت مورد نظر گویشور استفاده می شوند، گاهی افعال کنشی نامیده می شوند. معیار موفقیت آمیز بودن یک کارگفت، شرایط کارایی نامیده می شود.

گفتار می تواند نقش های متفاوتی را در تعامل های اجتماعی بازی می کند. مالینفسکی ابتدایی ترین نقش زبان را کاربرد آن در فعالیت های فیزیکی می داند. نقش دیگر زبان به عنوان وسیله ای برای بیان اندیشه و برقراری تعامل اجتماعی است. نقش گفتار در کسب اطلاعات و بیان احساسات را نیز باید اضافه نماییم.

لیکن یکی از مهم ترین نظریه ها درباره نقش های گفتاری دیدگاه آستین در زمینه کارگفت ها است. دیدگاه آستین در واقع واکنشی بود در مقابل اصولی که مبنای تفکرات منطقیون اثبات گرا را تشکیل می داد. آنها معتقد بودند که مهم ترین نقش و کاربرد زبان اطلاع رسانی است. در حالیکه آستین ثابت کرد که برخی از جمله های زبان به نوعی کنش یا عمل اشاره دارند که آنها را پاره های گفتار بیانی نامید. برای تولید یک کارگفت، نیازمند گوینده ای هستیم که چنین پاره گفتاری را تولید کند. این عمل را کنش غیر بیانی نامیده و واکنش مخاطب نسبت به کنش غیر بیانی را کنش پس بیانی می نامند.

برای طبقه بندی این کنش های گفتاری اتفاق نظری وجود ندارد. طبقه بندی می تواند:

1_ براساس شیوه بیان باشد. (مثل پیچ کردن در مقابل داد زدن)

2_ براساس رد و بدل شدن اطلاعات بین گوینده و شنونده. (سوال کردن در مقابل نقل کردن)

3_ براساس منبعی که اطلاعات را جاری می سازد. (از حفظ خواندن و فی البداهه گفتن)

4_ براساس طریقه ارزیابی شنونده. (قول دادن در مقابل پز دادن)

5_ براساس شیوه ارزیابی شنونده. (قول دادن در مقابل تهدید کردن)

6_ براساس تأثیری که بر شنونده می گذارد. (متقاعد کردن در مقابل منصرف کردن)

گاهی اوقات نیز کارگفت ها را براساس طول آنها طبقه بندی می کنند. در هر حال عامل فرهنگ در طبقه بندی کارگفت ها موثر است و به همین دلیل از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت است.

رفتار افراد براساس نوع کنش های گفتاری آنها متفاوت است و این تفاوت و تنوع به صورت نظام مند است یعنی کنش های گفتاری تعیین کننده رفتار ما هستند.

گفتار به عنوان یک مهارت

در هر فرهنگی قوانینی وجود دارد که کنترل کننده گفتار است و این قوانین به منظور کاربرد ماهرانه گفتار باید به کار برده شوند. نکته مهمی که در این زمینه وجود دارد این است که گفتار یک فعالیت ذاتی مانند عطسه کردن یا خندیدن نیست و به عنوان یک مهارت شناخته می شود. گفتار نوعی فعالیت است که نیاز به تلاش و صرف انرژی دارد. البته برخی از مردم در انجام این فعالیت توانایی بیشتری دارند و عامل موفقیت در گفتار بسته به نوع کنش گفتاری متفاوت است. مثلاً برخی از مردم در بحث های منطقی و فلسفی مهارت داشته و برخی دیگر در پرحرفی کردن. نکته دوم درباره موفقیت در گفتار این است که معیاری درست برای اندازه گیری میزان موفقیت در آن وجود ندارد.

در پاسخ به اینکه چرا ما ملزم به رعایت هنجارهای حاکم برگفتار هستیم، می توانیم نظریه وجهه را به عنوان دلیل مطرح نماییم. این نظریه براین اصل استوار است که ما با رعایت وجهه دیگران خواهان حفظ وجهه خود از سوی آنها هستیم.

وجهه

در کاربرد شناسی و جامعه شناسی زبان تعاملی، عبارتی در تجزیه و تحلیل پدیده ادب استفاده می شود که وجهه نامیده می شود. وجهه مثبت تمایل به نشان دادن تعامل با دیگران و وجهه منفی نشان دهنده تمایل به عدم توهین به دیگران است. این عوامل را می توان در تجزیه و تحلیل نوع گزارش موجود از یک تعامل به کار برد. مثلاً ممکن است گویشور برای توهین نکردن عبارتی را به گونه ای دیگر به کار برد.

بنابراین طبق تعاریف کریستال ما دو نوع وجهه داریم.

1_ وجهه مثبت

2_ وجهه منفی

هادسن وجهه مثبت را وجهه قدرت نامیده و وجهه منفی را وجهه همبستگی می نامد. وجهه مثبت نشان دهنده احترام و تاییدی است که دیگران به خاطر رفتار و ارزش هایمان برای ما قایل هستند. وجهه منفی نشان دهنده احترام به حقوق دیگران و حفظ حریم افراد است. هرکدام از این دو وجهه نشان دهنده نوعی از احترام هستند. **Solidarity Politeness** نشان دهنده رعایت حقوق دیگران است. برای نشان دادن هرکدام از این دو نوع عبارت های ویژه ای به کار می رود. مثلاً برای بیان **Solidarity Politeness** از عبارات محبت آمیز مانند عزیزم که نشان دهنده صمیمیت ما با افراد است استفاده نموده و برای نشان دادن **Power Politeness** از کلماتی نظیر جناب، آقا، خانم و ... استفاده می کنیم.

نظریه وجهه خود بخشی از یک نظریه کلی تر به نام تعامل اجتماعی است. در این نظریه دو نوع تعامل متمایز می شوند:

1_ تعامل تاکیدی

2_ تعامل غیر تاکیدی

بیشتر تعاملات در جوامع مدرن امروزی از نوع تعاملات غیر تاکیدی است که نوعی با هم آیی فیزیکی و ظاهری را نشان می دهد. در این نوع تعامل هدف حفظ وجهه قدرت است. برای مثال می توان به خودداری از تماس چشمی با دیگران اشاره کرد.

تعامل تاکیدی فراتر از نوعی با هم آیی فیزیکی و صوری بوده و اساس اجتماعی شدن انسان را تشکیل می دهد. در این نوع ارتباط وجهه همبستگی از اهمیت زیادی برخوردار است.

باید گفت که انگیزه اصلی که ما را وارد مهارتی نظیر برقراری ارتباط می کند نیاز ما به حفظ وجهه خود توسط دیگران است. هنجارهای حفظ وجهه از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت است.

هنجارهای حاکم بر گفتار

این هنجارها شامل کمیت گفتار، تعداد افراد شرکت کننده در گفتار، میزان اطلاعاتی که رد و بدل می شود و سایر هنجارها که از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت است.

1_ کمیت در گفتار

کمیت در گفتار بر روی یک پیوستار از میزان بسیار کم تا بسیار زیاد قابل نمایش است. هاینمر جامعه ای را توصیف می کند که گفتار محدود در آن یک هنجار است. مردم قبیله ای به نام پولیا واقع در جنوب هند به دلیل اینکه هیچ نوع کشاورزی، صنعت و رقابتی در آن جاری نبوده و کودکان این اجتماع به یکدیگر وابسته نبودند، پس از رسیدن به سن چهل سالگی حرفی برای گفتن نداشتند. در مقابل جامعه دیگری در شرق اندونزی وجود دارد که در آن زیاد صحبت کردن نوعی هنجار بوده و صحبت نکردن نشانه بیماری افراد است.

2_ تعداد افراد

تعداد افراد نیز ممکن است براساس هنجارهای حاکم بر گفتار در اجتماع متغیر باشد. مثلاً در روستایی به نام آنتیگوا مردم صحبت کردن دو یا چند نفر با یکدیگر به صورت همزمان را امری عادی تلقی می کنند.

3_ میزان اطلاعات رد و بدل شده

در بسیاری از جوامع انسانی هیچ محدودیتی در ارائه اطلاعات در گفتار وجود ندارد، ولی در مقابل در برخی جوامع اطلاعات زیادی به مخاطب داده نمی شود. این حالت شاید به این دلیل است که افراد این جوامع ازینکه اطلاعات کافی در اختیار مخاطب نگذاشته و این سبب مشکلاتی برای مخاطب شود، واهمه دارند.

4_ سایر هنجارها که از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت است

برخی هنجارها خاص یک اجتماع هستند و در جوامع دیگر دیده نمی شوند. این قواعد و تفاوت های ترافرنگی در هنجارهای ارتباطی را اغلب نژادنگاری گفتار می نامیدند. مثلاً در میان انگلیسی زبانان مرسوم است که در محاورات تلفنی، مخاطب تلفنی اول صحبت کند. ولی در ژاپن بسیاری از مردم توقع دارند که تلفن کننده ابیدا صحبت کند. تفاوت هایی ازین دست در میان فرهنگ ها غالباً در ارتباطات ترافرنگی منجر به سوء تفاهم و خصومت می شود. مثلاً اهالی اروپای شمالی اغلب احساس می کنند که آمریکایی ها پرسر صدا هستند زیرا هنجارهای میزان بلندی صدا و میزان صحبت بین دو منطقه متفاوت است.

تفاوت های موجود میان هنجار استعمال زبان بین دو جامعه منجر به سوء تفاهمات و کلیشه سازی های نامطلوب می گردد.

مسئله برای هر شخص درگیر در ارتباط ترافرنگی آگاهی نسبت به این نوع تفاوت های کاربرد زبان اهمیت دارد. همین نکته در مورد ارتباط میان خرده فرهنگ های درون یک جامعه واحد نیز صادق است.

علامه زبانی قدرت و همبستگی اجتماعی

چگونه زبان ها روابط قدرت و همبستگی اجتماعی را میان گوینده و مخاطب یا مرجع نشان می دهند؟

1_ از طریق نشانه ای برای مخاطب

2_ از طریق نشانه ای برای گوینده

3_ از طریق فعل

4_ از طریق واژگان

نشانه ای برای مخاطب

ما ممکن است مخاطب خود را با ضمیرهایی مانند تو یا شما مورد خطاب قرار دهیم. انتخاب ضمیر شما به جای تو نشان دهنده ی قدرت بیشتر مخاطب است. همچنین انتخاب نقش افراد به جای اسم خاص مانند مادر به جای مریم نشان دهنده ی قدرت بیشتر مخاطب است.

نشانه ای برای گوینده

روش دیگر برای نشان دادن رابطه میان گوینده و شنونده، انتخاب نشانه ای برای گوینده است. مثلا ممکن است ماهنگام صحبت کردن خود را با ضمیر من یا ما بنامیم که انتخاب ضمیر من نشان دهنده قدرت کمتری است.

فعل

در برخی زبان ها نظیر زبان ایتالیایی، وجه امر افعال نه تنها نشان دهنده شخص بلکه نشان دهنده رابطه میان گوینده و شنونده نیز می باشد. مانند parla (شما صحبت می کنید) و parli (توصحت کن).

ساختار گفتار

ورود و خروج

هر زبان مجموعه ای از اشکال را به عنوان احوالپرسی و خداحافظی دارد. گافمن معتقد است که احوال پرسی نشان دهنده این است که ارتباطی که در آخرین دیدار وجود داشته بدون تغییر مانده و حتی می تواند نشان دهنده این مطلب باشد که افراد ممکن است در دیدار بعد چه انتظاری از یکدیگر داشته باشند.

همچنینی احوال پرسی می تواند نشان دهنده میزان قدرت و همبستگی افراد باشد. مثلا استفاده از Hi به جای Hello ارتباط نزدیکتر افراد را می رساند. طول مدت احوالپرسی نیز متناسب با طول زمان آخرین دیدار است. مثلا احوالپرسی با دوستی که او را ده سال قبل دیده ایم مسلما طولانی تر خواهد بود. همچنین متناسب با اهمیت رابطه میان دو فرد احوالپرسی آنها نیز می تواند متفاوت باشد.

نوبت گیری (turn)

اصطلاحی است که در زبانشناسی اجتماعی به عنوان بخشی از ساختار مکالمه در نظر گرفته می شود. مکالمه به عنوان توالی نوبت گیری ها در نظر گرفته می شود که شرکت کردن هر گوینده در آن به عنوان بخشی از یک واکنش رفتارینظام مند در نظر گرفته می شود. برخی از قوانین نوبت گیری واضح تر از بقیه هستند، مانند اینکه هر بار یک نفر باید صحبت کند. ولی کشف برخی از

دیگران مشکل است، مانند اینکه در یک بحث گروهی چه کسی باید صحبت را آغاز کند. اینکه کودکان چگونه نوبت گیری را فرا می گیرند، موضوع مورد توجه در یادگیری زبان است.

محواره بر مبنای اصل نوبت گیری و به شیوه ای سازمان یافته استوار است تا در اصل تضمین نماید که هر بار فقط یک نفر صحبت کند. نوبت نه فقط حق بلکه تکلیف تکلم را به متکلم واگذار می کند.

جفت های مجاور

اصطلاحی است که در زبان شناسی اجتماعی برای تجزیه و تحلیل واکنش های تبادلی برای ارجاع دادن به توالی های محرک_ پاسخ به وسیله شرکت کنندگان استفاده می شود. جفت های مجاور با توجه به نقش آنها در شروع، پایان و یا ادامه دادن آنالیز شده و مفهومی روش شناختی در کشف قوم نگاری ارتباط می سازد.

مثال: احوال پرسى + احوال پرسى

موضوع

ساختار بر مبنای موضوع، سلسله مراتبی است. از این جهت که یک متن داده شده باید قابل تجزیه به اجزای کوچک تر پیاپی بر مبنای موضوع باشد.

گویشوران ممکن است یک موضوع را در گفتمان ادامه دهند و یا آن را تغییر دهند و بخشی از این مطلب به این خاطر است که شانس دیگر افراد را برای مشارکت در مکالمه افزایش دهیم و بخشی دیگر به این دلیل است که شانس آنها را در درک گفتمان افزایش دهیم.

ساختار دایره المعارف وار

این ساختار بر مبنای چیزی است که ما درباره جهان می دانیم و به آن چیزهایی که ما به عنوان موضوع جاری ارجاع می دهیم، شکل می دهد. مثلاً اگر موضوع ما تعطیلات باشد، انواع موضوعات فرعی مانند آب و هوا، فعالیت، مسافرت و ... را می توان برای آن متصور شد.

تفاوت های گفتاری مردان و زنان

تفاوت هایی که در برقراری ارتباطات میان زنان و مردان وجود دارد عبارتند از:

- 1_ مردان اغلب الگوی یکی برای همه را ترجیح می دهند، یعنی یک گوینده و در مقابل بقیه شنوندگان قرار دارند. در حالیکه زنان به شکستن گروه ها به گروه های کوچک تر تمایل دارند.
- 2_ زنان بیشتر از مردان از پرسش در گفتار استفاده می کنند.
- 3_ موضوعاتی که زنان و مردان از آنها استفاده می کنند متفاوت است.

4_ زنان بیشتر از ضمیر ما و شما استفاده می کنند، درحالیکه مردان ضمیر من را ترجیح می دهند. به عبارت دیگر زنان تمایل دارند که مخاطب را نیز بین افراد مورد بحث وارد کنند درحالیکه مردان تمایل دارند تنها روی خودشان متمرکز شوند.

فصل پنجم

مطالعات کمی گفتار

مباحث این فصل :

- 1_ بررسی مطالعات کمی
- 2_ مشکلات روش شناسی
- _ انتخاب گویشور و متغیرهای زبانی
- _ انتخاب بافت
- _ پردازش نمونه ها
- _ تفسیر نتایج
- 3_ متغیر زبانی
- 4_ سنجش و محاسبه بافت ها
- 5_ محاسبه نمره برای اشخاص و گروه ها
- 6_ بافت زبانی
- 7_ گروه های عضویتی گویشوران
- 8_ درجه عضویت گروهی

مقدمه

در اینجا ما با تقابل دو دیدگاه مواجه هستیم. 1_ جامعه شناسی لابی 2_ ساختارگرایی چامسکیایی. ابتدا به نقاط مشترک در دیدگاه این دو زبان شناس می پردازیم.

1_ هر دو زبان شناس هستند.

2_ هر دو زبان به عنوان یک سیستم پیچیده در نظر میگیرند.

3_ برای هر دو آنها هدف زبانشناسی، ارائه نظریه است.

4_ هر دو می خواهند یک نظریه به اندازه کافی عمومیت داشته باشد که برای همه زبان ها قابل پذیرش باشد.

تا اینجا کار آنها بیشتر مکمل یکدیگر است تا متضاد.

درباره وجوه افتراق آنها می توان گفت که توجه لابی بیشتر به مسائل تغییر زبانی است، در حالیکه چامسکی هرگز اظهار نظری درباره تغییرات نظری نکرده و در دیدگاه او، دانش ذاتی گویشوران بومی (یعنی توانش) هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند و برای او بررسی زبان یک گویشور ملاک تمام افراد جامعه زبانی است.

لابو معتقد است که برای فهمیدن تغییرات زبانی باید سیستم زبان را بشناسیم. بنابراین بسیاری از کارهای او به مطالعه زبان های زنده اختصاص پیدا کرده است.

تفاوت های آشکار میان دیدگاههای این دو در متدهایی است که در بررسی ها از آن استفاده می کنند. مثلا در مواردی مثل فعل wash و گذشته آن یعنی washed ، می توانیم به پاسخ های گویشور بومی اکتفا کنیم، ولی در مواردی که پاسخ ها یکسان نیست چه راه حلی وجود دارد؟ مثلا تلفظ car با r یا بدون تلفظ r

چامسکی برای تغییرات زبانی پاسخی ندارد اما لابی می گوید در این موارد باید از متدهای متفاوتی استفاده کنیم. لابی معمولا از الگوهای کمی استفاده می کند و مانند چامسکی فردگرا نیست. کار لابی از جهاتی ادامه مسیر مطالعات دقیق گویش شناسان و آوا شناسان است. مانند این دو رشته محققان بر روی متغیر های زبانی از پیش تعیین شده تمرکز می کنند. مطالعات کمی گفتار با زبان شناسی نظری ارتباط دارد، زیرا آن جنبه هایی از زبان را مورد بررسی قرار می دهد که در زبان شناسی مطرح است.

در اینجا ما بر روی تنوعات لغات و ساختارها متمرکز می شویم. مثلا اینکه چرا بعضی از گویشوران گروه اسمس نکره را بعد از عنصر منفی ساز با any به کار برده و برخی دیگر به کار نمی برند. این تمایز باعث به وجود آمدن دو دستور و ساخت دستوری متفاوت می شود. سوالاتی از این قبیل در بطن زبان شناسی نظری نهفته است.

مانند گویش شناسی هدف این شاخه از زبان شناسی مقایسه گفتار مردم با یکدیگر است. ما می توانیم گویشوران را بر مبنای تنوعات زبانی شان دسته بندی کنیم. مثلا افرادی که در گفتارشان house را با h تلفظ کرده و کسانی که h را تلفظ نمی کنند.

البیته گویشوران به صورت دقیق در گروه های مختلف قرار نمی گیرند. مانند مرزهای هم گوئی در مطالعات گویشی که کاملاً بر یکدیگر هم پوشی ندارند.

بنابراین در این شیوه ها ما با یک لیست از پیش تعیین شده از متغیرهای زبانی و تنوعات آنها شروع می کنیم. همچنین ما به یک فرضیه که به متغیرهای زبانی مربوط می شود نیز نیاز داشته و بدون داشتن فرضیه این کار امکان پذیر نیست. بیشتر مطالعاتی که تاکنون انجام شده، مربوط به متغیرهایی می شود که دائماً اتفاق می افتند، زیرا بررسی نمونه ها بسیار وقت گیر است و محققان نیز تلاش می کنند تا مشغول مطالعه متغیرهایی باشند که دارای بسامد بالایی بوده و از تک لغات کمتر استفاده شود. البته در این میان ضمائر استثنا هستند، زیرا بسامد بالایی دارند. مثلاً به جای اینکه بگوییم چگونه لغت house تلفظ می شود می گوییم لغاتی که با h شروع می شوند چگونه تلفظ می گردند. معیار دیگر در این گونه مطالعات تعریف آسان است. به این معنی که ما بتوانیم متغیرهای خود را به آسانی تعریف کنیم. مثلاً اینکه چه گروه سنی مورد بررسی است.

اما این دو معیار گاهی با یکدیگر تداخل می یابند. مثلاً ممکن است یک لغت که تلفظ متفاوتی دارد برای تعریف کردن مناسب بوده ولی از بسامد پایینی برخوردار باشد.

علاقمی که در این کار استفاده می کنیم شامل موارد ذیل می گردد:

1_ متغیرهای زبانی که داخل پرانتز قرار میگیرند. مانند (h)

2_ انتخابی بودن مانند (any/no) یعنی از میان این دو متغیر یکی انتخاب شود.

3_ نماد تهی جایی که حرف h تلفظ نمی شود.

4_ (h): {h} یعنی این متغیر زبانی به صورت داخل کروشه تلفظ می شود.

چرا مطالعات کمی؟

اگر بافت ما شامل نمونه هایی از یک متغیر زبانی باشد، می توانیم بدون استفاده از شیوه های کمی آن را در یک فضای چند بعدی زبان شناسی قرار دهیم. مثلاً اگر در بافتی (no/any:any) باشد و در بافت دیگر (no/any:no) باشد، می توانیم بدون مطالعات کمی نتیجه بگیریم که هر یک از بافت ها به یک طبقه اجتماعی خاص تعلق دارد.

لیکن کار جامعه شناسان زبان به این صورت نیست زیرا در یک متن در آن واحد چندین گونه از یک متغیر خاص دیده می شود. بنابراین آنها ناگزیرند که از مطالعات کمی استفاده کنند. ارتباط میان متغیرهای زبانی و اجتماعی مهم بوده و به ندرت پیش می آید که یک متغیر زبانی با یک متغیر اجتماعی کاملاً هم پوشی داشته باشند. متغیرهای اجتماعی بیشتر متوالی هستند تا مجزا و مفاهیم نیز نسبی هستند. مثلاً مردم جوان و جوان تر هستند. تمام این موارد نشان دهنده استلزام یک برخورد کمی با استفاده از روش های آماری دقیق است. لایو در این گرایش پیشرو است. البته او اولین کسی نیست که متغیرهای زبانی را در جامعه مورد بررسی قرار داده است. قبل از او فردی به نام گوچات در سوییس در دهکده ای بر روی تفاوت های فردی مطالعه کرده بود. او گونه

های مختلفی را که بوسیله هر گویشور استفاده می شده را ثبت کرده، اما بافت های متوالی را ثبت نکرده است. وی فقط به این نکته اشاره کرده که چه تعداد از افراد چه تغییری را بکار می برند.

در بررسی که کینلاچی انجام داده است، تفاوت تلفظ متغیر واج /g/ در میان کلمه در نظر گرفته شده است. او این بررسی را بر روی دانش آموزان دبیرستانی انجام داده و از آنها خواست تا لیستی از لغات را بخوانند.

در روش لابو به جای ارائه یک لیست از لغات به گویشوران گفتار معمولی آنها ضبط می شود. این کار به ما کمک می کند تا بفهمیم تاچه حد گویشوران در گفتارشان ثابت هستند.

زبان شناسی کمی: شاخه ای از زبان شناسی است که در آن مطالعه بسامد و توزیع عناصر زبانی بوسیله روش های آماری انجام می شود. موضوعات هم جنبه خام و هم کاربردی دارند.

مشکلات روش شناسی

روش شناسی یک موضوع مهم در مطالعات بافت در جامعه شناسی زبان است. مراحل این بررسی به این صورت است:

1_ انتخاب گویشور و نمونه ها و متغیرهای زبانی

2_ انتخاب بافت

3_ پردازش نمونه ها

4_ معرفی متغیرهای زبانی و گونه ها در بافت

5_ تفسیر نتایج

گاهی پیش از انجام طرح اصلی، یک یا دو طرح در مقیاس کوچک انجام می شود.

1_ انتخاب گویشور و متغیرهای زبانی

مساله انتخاب گویشور و متغیرهای زبانی مساله مهمی است. مثلا باید دقت که در صورت بررسی متغیر جنسیت و سن تداخلی با متغیرهای دیگر پیش نیاید. مثلا اگر گروهی مرد و زن را انتخاب کرده و اگر همه مردان کارگرانی سیاه پوست بوده و همه زنان متخصصان سفید پوست باشند، در این صورت عامل نژاد و حرفه نیز در متغیرهای ما تداخل پیدا میکند.

بزرگ ترین مساله برای ما تعریف است. اینکه چگونه یک متغیر را تعریف کنیم. مثلا چگونه یک گروه سنی را تعریف کنیم.

یکی دیگر از مشکلات این است که ارزش هر پژوهشی به پیش بینی های اولیه بستگی دارد. مثلا فرض می کنیم که برخی متغیرهای زبانی به فاکتور سن حساس اند ولی محقق فرض می کند که فاکتور اصلی طبقه اجتماعی است و بر این اساس همه نمونه ها را از یک گروه سنی انتخاب کرده و در نهایت نتایج نادرستی به دست می آورد. البته اگر محقق نسبت به این مسایل

حساس باشد ممکن است دچار اشتباه نشود ولی راهی برای حل این مشکلات به صورت کلی وجود نداشته باشد. ولی آن چیزی که همه در آن متفق القول هستند این است که فرضیه غلط بهتر از نداشتن فرضیه است.

2_ انتخاب با دقت

بعد از انتخاب گویشور نیازمند یک بافت هستیم. به این معنا که مردمی را جستجو می کنیم که مایلند برای یک ساعت در مصاحبه شرکت کنند. گویشوران باید در شرایط عادی و نه رسمی صحبت کنند. مشکلی که در این زمینه وجود دارد این است که چه نوع ضبط صوتی انتخاب کنیم که هم بتوانیم تفاوت های آوایی را تشخیص دهیم و هم به گونه ای بر صحنه چیره نشود که گویشور حالت طبیعی خود را در گفتار از دست بدهد.

پس از ضبط مشکلات دیگر در تشخیص تفاوت های گفتاری است. گاهی به اطلاعاتی درباره محیط زبانی نیاز داریم. مثلاً اگر ما حرف (h) را در مرز واژه بررسی می کنیم مشخص نیست که در کلمه green house، (h) مرز واژه است یا خیر.

3_ پردازش نمودار

شامل مشخص کردن تعداد گونه ها در بافت ها و مقایسه آمارها با بقیه بافت ها است. اگر مقدار ارقام را کم کنیم کار ما ساده تر می شود.

4_ تفسیر نتایج

در این مرحله ما باید تشخیص دهیم که کدام تفاوت ها را می توانیم جدی بگیریم زیرا بعضی تفاوت ها به حدی جزئی هستند که بر حسب اتفاق نیز می توان آنها را شرح داد. قسمت های آماری در این مرحله به ما کمک می کنند و نشان می دهند که کدام تفاوت ها را باید جدی بگیریم. تفسیر نتایج گاهی مشکل ترین قسمت است و در این مرحله یقین ما به شک تبدیل می شود. البته این مرحله از همه مهم تر است زیرا آمارها و نمودارها تا زمانیکه تفسیر نشوند هیچ ارزشی ندارند.

مرحله تفسیر شامل قسمت های مختلفی می شود که با توصیف الگوهایی که از آنالیزها به دست آمده شروع می شود و در نهایت به تشریح آنها ختم می شود.

متغیر زبانی

این اصطلاح توسط زبان شناس آمریکایی ویلیا لایو معرفی شده و به واحدهایی در زبان اشاره می کند که بیشتر مربوط به متغیرهای اجتماعی و سبکی می باشند و از این رو اغلب در دراز مدت در معرض تغییر می باشند. مجموعه ای از متغیرهای آوایی، دستوری تکواژی با توجه به فاکتورهای نظیر طبقه اجتماعی، سن و جنسیت به صورت کمی تشریح شده اند و نتایج این هم گونگی به صورت قوانین متغیرها بیان می شوند. قوانین متغیرها قوانینی زایشی هستند که به منظور مشخص نمودن شرایط اجتماعی_منطقه ای تعیین شده اند. این اندیشه در ابتدا در ارتباط با فرضیه هایی که به همبستگی میان متغیرهای اجتماعی و زبانی می پرداختند، بسط یافته است.

از دید هاوسن، یک متغیر مجموعه ای از انتخاب ها و جایگزین ها بوده که ویژگی های مشترک دارند. انواع متغیرهای زبان شناسی اجتماعی براساس سطوح زبانی به متغیرهای آوایی، واجی، ساخت واژی و واژگانی و نحوی تقسیم می شوند.

متغیرهای واجی: در آنها یک واکه ساختارهای واجی متفاوتی دارد.

متغیرهای ساخت واژی: یک کلمه اشکال ساخت واژی متفاوتی دارد.

متغیرهای واژگانی: یک معنا با واژه های مختلف بیان می شود. مانند **no one _ no body**. این نوع از متغیر به تشخیص سیاق سخن کمک می کند. مانند تفاوت میان کسب کردن و گرفتن که یکی درباقت رسمس و دیگری در بافت غیر رسمی کاربرد دارد.

متغیرهای نحوی: یک معنا با ساخت های نحوی متفاوتی بیان می شود.

سنجش و محاسبه بافت ها

روش سنتی در کارهای لایو به این صورت است که بافت ها را برای نشان دادن شباهت ها و تفاوت های متغیرهای زبانی میان گویشوران بررسی می کرد. البته این روش نواقصی نیز دارد. مفاد برای هر متغیر در هر قسمت از بافت محاسبه می شد. این روش باعث می شد که به صورت همزمان بافت نسبت به متغیر سنجیده می شود. نمره ای که به هر بافت داده می شود میانگین نمراتی است که به آن بافت داده اند. مثلا یک متغیر با سه گوناگونی **A, B, C** داریم. برای **A** یک، برای **B** دو و برای **C** سه را در نظر می گیریم. بافتی داریم که دوازده **A**، بیست **B** و هفتاد و پنج **C** دارد.

برای بدست آوردن میانگین، مجموع اعداد متغیرها بر تعداد ضرب شده در عدد متغیرها تقسیم می شوند. ولی در اینجا مشخص نیست که نمره گذاری **A** به چه صورتی بوده و از چه اصولی پیروی کرده است. ترتیب گوناگونی ها باید به صورت دو قطب مخالف باشد که بقیه گوناگونی ها در میان آنها قرار می گیرند.

محاسبه نمره برای اشخاص و گروه ها

برای آنکه بتوان مجموعه وسیعی از داده ها را محاسبه کرد، چندیدن روش وجود دارد. یک روش این است که با بدست آوردن میانگین برای گروه های فردی، تعداد اشکال را کم می کنیم. مثلا یک گروه را بر حسب جنس و طبقه اجتماعی تقسیم کنیم. بنابراین هر نمره به جای یک فرد، یک گروه را نشان می دهد. یک مشکل در این شیوه، این است که ما یک فرد را در یک گروه خاص در نظر می گیریم بنابراین شبکه روابط اجتماعی نادیده گرفته می شوند.

بافت زبانی

یک اصطلاح عام در زبانشناسی و آواشناسی است که به بخش خاصی از گفتار که همجوار با یک واحد زبانی مورد توجه است، اشاره می کند. ظهور بخشی یا کل آن واحد به وسیله بافت آن مشخص می شود که به اصطلاح ارتباط عناصر مشخص می شود. وقتی می خواهیم معنای خاص یک کلمه را در فرهنگ لغت مشخص کنیم منظور اینکه کاربرد روزمره آن لغت را نشان دهیم، آن را در بافت قرار داده و آن معنای خاص برای کلمه فقط در همان بافت خاص نمایان می شود.

گروه های عضویتی گویشوران سن، جنس، دین و تابعیت عواملی هستند که توسط زبان شناسان اجتماعی مورد بررسی قرار می گیرند. از دیدگاه آنان هویت افراد براساس این عوامل شکل می گیرد و این عوامل در هویت افراد بسیار موثر است. مثلا ترادگیل بر روی مکان زندگی افراد بررسی هایی را انجام داده و لباو عامل نژاد را بررسی نموده است. افرادی مانند تراگیل شغل، درآمد، تحصیلات، مسکن و شهرنشینی را در یک رده قرار داده اند لیکن لباو سه عامل شغل، درآمد و تحصیلات را مبنای کار خود قرار داده و برخی دیگر از جامعه شناسان هرکدام از این عوامل را به صورت جداگانه بررسی می کنند.

درجه عضویت گروهی

استفاده افراد از متغیرهای زبانی بستگی به درجه تاثیر پذیری آنها از نرم های جامعه دارد. این جنبه از متغیرها را میلروی کشف کرده است. میلروی گویشور خود را از میان شبکه ای از روابط انتخاب می کند که ساختار این شبکه باعث می شود که او بتواند جزئیات روابط اجتماعی فرد را کشف کند. یکی از اثرات تعلق داشتن به چنین شبکه های کوچکی این است که افراد تحت تاثیر نرم های آن هستند و به این ترتیب تنوع کمتری در رفتار اعضای گروه مشاهده می شود. بنابراین احتمالا ما با نوعی همگنی در گفتار نیز روبرو هستیم که نوعی از رفتار تحت تاثیر نرم است. بدین ترتیب افرادی که به شبکه بسته ای از روابط تعلق ندارند یا به شبکه ای تعلق دارند که قیدهای کمتری دارد، احتمالا درجه پایین تری از همگنی را دارا خواهند بود.

این فرضیه بوسیله میلروی آزمایش شده است. در این فرضیه گروهی از افراد به شبکه ای بسته و محکم و گروه دیگری به یک شبکه سست تر از روابط تعلق دارند. بنابراین هر گویش و دوام شبکه را درجه گذاری می کند. درجه دوام شبکه به وسیله فاکتورهایی مانند رابطه خویشاوندی، همسایگی و همکاری سنجیده می شود.

از هشت متغیر زبانی، پنج نوع آنها با NSS رابطه داشتند. اما درباره متغیرهای دیگر باید گفت که این ارتباط در بخشی از آنها دیده می شود این یافته مهمی بود، مخصوصا از این جهت که متغیرهای زبانی از ابتدا با دید رابطه آنها با دوام شبکه انتخاب نشده اند. ضمن اینکه بخش های مختلف جامعه حوزه های متفاوت تنوع زبانی را به عنوان نشان عضویت در نظر می گرفتند. البته منظور این نیست که اعضای دیگر جامعه این تنوعات را استفاده نمی کنند بلکه به این معناست که افرادی هم از این تنوعات استفاده می کنند آن را به عنوان برچسب عضویت به کار نمی برند.

برای نشان دادن این نکته می توانیم به تفاوت گفتار زنان و مردان اشاره کنیم. مردان بیشتر از زنان تمایل به استفاده از تنوعات بدنه ای را دارند. حتی اگر به بدنه نزدیک نباشند. ولی این درباره زنان برعکس بوده و آنها اگر به بدنه نزدیک تر باشند NSS برای آنها مطرح است.

سوم اینکه این امکان وجود دارد که NSS را برای ربط دادن درجه در بعضی متغیرهای زبانی با ساختار اجتماعی استفاده کنیم. مثلا اینکه درجه دوام شبکه در مردان بیشتر از زنان است. علت این امر آن است که مردان بیشتر از زنان در فعالیت های اجتماعی شرکت دارند و این باعث تمایز در گفتار آنها می شود زیرا مردان از محیط محله و شهرهای خود خارج می شوند و بنابراین ارتباط شبکه ای گسترده تر و قوی تری دارند.

فصل ششم

اختلافات زبانی و اجتماعی

مباحث مورد مطالعه در این فصل :

1_ اختلاف زبانی

2_ انواع نابرابری زبانی

3_ نابرابری ذهنی

_ تعصب زبان گرایانه

_ ارزیابی زبان

4_ قالب های اجتماعی و شیوه مطالعه آنها

5_ تعصب معلمان

6_ تعصبات و پیش انگاری دانش آموزان

7_ نارسایی زبانی : نابرابری زبانی مطلق

8_ فرضیه برنشتاین

9_ نارسایی ارتباطی یا نابرابری در برقراری ارتباط

اختلاف زبانی

زبان شناسان در قرن بیستم به این نتیجه رسید که همه زبان ها و گویش ها هرچند که ساده به نظر برسند، دارای ویژگی هایی نظیر پیچیدگی، قانون مندی و داشتن ساختار دستوری غنی می باشند. به همین دلیل تشخیص بالا بودن و یا پایین بودن بودن پرستیژ یک زبان تنها از روی مطالعه و مقایسه نظام دستوری افراد و نیز از روی گرامر آنها بسیار دشوار است. ممکن است اختلافات جزئی دستوری بین افراد و حتی جوامع و گروه ها وجود نداشته باشد اما هیچ زمینه زبان شناختی که ثابت کند یک نظام دستوری از دیگری بالاتر است وجود ندارد.

لابو می گوید: بهترین روش برای کسب اطلاعات در مورد زبان یک فرد سوال کردن از آنها و قضاوت روی جملات آنهاست. البته این روش برای افرادی که گویشور گونه غیر استاندارد هستند اما گونه استاندارد را نیز یاد دارند قابل استفاده نیست. متأسفانه زبان شناسان به دلیل نظام آموزشی و ارزش بیشتر تدریس گونه های استاندارد بیشتر از آنها استفاده می نمایند.

مشکل دیگر این است که نظریه برابری زبانی مانع از در نظر گرفتن زبان به عنوان منبع محتمل نابرابری اجتماعی می شود. پس افرادی که هم سن هستند، باید بطور خودکار سطح زبانی یکسانی داشته باشند. درحالیکه گویشوران غیرعادی که شامل خارجی ها و افرادی با ناتوانی ذهنی هستند و نیز تاثیرات تعصب گرای و تبعیض، با این نظریه هم خوانی ندارند. در مورد تبعیض، می توان جامعه بدون تبعیض را در نظر گرفت اما نمی توان از گویشوران غیر عادی صرف نظر کرد.

اختلافاتی که بین زبان شناسان و افراد غیر متخصص در دیدگاه نسبت به آموزش زبان مادری وجود دارد به دو مفهوم متفاوتی که از زبان دارند برمی گردد. منظور زبان شناس از برابری زبانی آموزش ساختار اصلی دستور زبان است اما برداشت افراد عادی آموزش جنبه های فرعی زبان یعنی واژگان تخصصی و ساختار نوشتاری آن است.

انواع نابرابری زبانی

نابرابری زبانی می تواند هم دلیل و هم نتیجه نابرابری اجتماعی باشد زیرا زبان وسیله بسیار مهمی است که نابرابری اجتماعی را از نسلی به نسل دیگر منتقل می کند. سه نوع نابرابری زبانی وجود دارد که عبارتند از: نابرابری ذهنی، نابرابری مطلق زبانی و نابرابری ارتباطی.

نابرابری ذهنی

تعصب زبان گرایانه:

نوع اول نابرابری به این می پردازد که مردم درباره یکدیگر چگونه فکر می کنند. در حقیقت این نابرابری تعصب در شیوه بیان را شامل می شود. حتی بدون در نظر گرفتن محتوای صحبت افراد و تنها از روی شیوه سخن گفتن فرد می توان در مورد شخصیت و توانایی های وی قضاوت کرد. دلیل اینکه این تعصب مشکل اجتماعی محسوب می شود این است که پیش داوری ما ممکن است اشتباه بوده و یا در گفتن توانایی های اجتماعی افراد دچار تفریط و افراط شویم. دلیل این پیش داوری نسبت به افراد با توجه به نوع سخن گفتنش این است که به ما اطلاعاتی در مورد افراد نیازمندیم و هیچ منبع بهتری نیز در دست نداریم. مانیا داریم تا

درباره دیگران تصویری بدست آوریم و برای این کار به تجربیات دست اول در مورد رفتار آنها نیاز داریم. از آنجا که بیشتر افرادی که با آنها برخورد می کنیم غریبه هستند پس ناچار به آنچه که درباره آنها شنیده ایم اکتفا نموده و احتیاط می کنیم.

می دانیم که شیوه گفتار و نوشتار ما اطلاعات مهم اجتماعی را منتقل می کند، زیرا گویندگان با انتخاب های زبانی خود، هویت و موقعیت اجتماعی خویش را نشان می دهند. شنونده هم از این اطلاعات استفاده می کند. این مفهوم تاحدی معنای تعصبات زبان گرایانه را می رساند اما هنوز بین طبقه بندی اجتماعی و تعصب فاصله است. برای توضیح بیشتر باید از نمونه برجسته (prototype) استفاده کنیم که مفهومی است برگرفته از مجموعه ای از ویژگی ها بدون هیچ توضیحی. در مورد نمونه برجسته های اجتماعی می توان از انواع مردم، فرد سطح متوسط، زن، جامعه شناس و .. نام برد. هر کدام از این نمونه ها ویژگی هایی مانند هوش، جذابیت و ... را دارا هستند.

اگر یک نمونه برجسته اجتماعی بین همه مردم جامعه مشترک باشد، قالب اجتماعی نامیده می شود.

فایده قالب های اجتماعی، کمک به قضاوت در مورد اشخاصی است که نمی شناسیم. از معایب آن ارتباط سطحی ویژگی ها و موثق نبودن آنها و نیز در بعضی موارد واقعی نبودن و اشتباه مردم است. تعصب، ویژگی از قالب های اجتماعی است که موجب پیش داوری ما نسبت به گوینده شده و بین شخصیت درونی و کلام گویشور ارتباط دهی می نماید. با این تعریف می توان گفت که تعصب تنها یک پیامد منفی بوده و در اصل، فرآیند ذهنی مثبت بوده که ارتباط بین مفاهیم و ویژگی هارا آشکار می ساخته است. به هر حال جامعه ای ایده آل در نظر گرفته می شود که در آن تعصب وجود نداشته باشد.

ارزیابی زبان:

شیوه سخن گفتن فرد ملاکی برای ارزیابی وی می باشد. خود زبان نیز قابل ارزیابی است. بدین معنی که می توان با استفاده از ویژگی های شخصیتی یک گروه خاص به شیوه سخن گفتن آنها نزدیک شد و بالعکس شیوه گروهی را به برخی خصوصیات مشترک آنها نیز تسری داد.

موارد دیگری وجود دارد که در آن شیوه گفتاری یکسانی بین دو جامعه ارزیابی متفاوتی می شود. مثلاً می توان به تلفظ حرف R در انگلیسی و نیویورکی اشاره کرد. تلفظ این حرف در لهجه نیویورکی پرستیژ بالاتری دارد در حالیکه تلفظ نکردن آن در انگلیسی بهتر ارزیابی می گردد.

ارزیابی برتر بودن یک زبان از دید مردم یک جامعه به ارزیابی آنها از جامعه خود بازمی گردد. هرچه افراد جامعه خود بالاتر بدانند، زبان خود را نیز برتر می پندارند. با این حال مواردی در جوامع غربی مشاهده می شود که محل تامل است. لایو این پدیده را ناامنی زبانی نامید. در آمریکا و انگلیس افرادی از طبقه پایین در مورد سخن گفتن خود نیز نظر مساعدی ندارند و این ارزیابی را براساس سبک زبان گفتاری انجام می دهند و نه براساس فصاحت و بلاغت. حال سوالی که مطرح می شود این است که چرا این افراد ناراضی از لهجه خود آن را تغییر نمی دهند؟

لابو می گوید که مردم نیویورک به این دلیل سبک گفتاری نیویورکی را بی ارزش می دانند که ارزش های جامعه بزرگ آمریکا را ترجیح می دهند. مشابه همین وضعیت در گلاسکو انگلیس هم مشاهده شده است. یکی از علل این مساله از دیدگاه هادسن قدرت اقتصادی و رسانه ای گروهی است که از زبان معیار استفاده می کنند و با استفاده از رسانه ها گویشی نظیر نیویورکی را زشت و غیر دستوری معرفی می کنند. علت دیگر تدریس گویش برتر است که در مدارس و توسط گروه قدرتمند تر انجام می گیرد. کودکان مجبور به یادگیری زبان معیار بوده و ممکن است نشانه ها و سمبل های آن زبان را نیز بپذیرند.

در عین حال کودکان احساس می کنند که احترام دوستان و خانواده را با استفاده از زبان معیار از دست خواهند داد. ضمن اینکه به دلیل عدم توانایی در تطبیق کامل با گونه معیار، احترام خود را در میان گویشوران زبان معیار نیز از دست می دهند. این عوامل سبب می شود که فرد نسبت به مردم دارای گویشی مشابه خود احساس خوش برخوردی و راحت بودن نموده و برعکس افرادی را که از گونه معیار استفاده می کنند، افرادی خشک، بی منطق و مغرور قلمداد کند و در عین حال از برخی جهات گویش معیار را برتر بداند. این تضاد سبب شکل گیری دو پرستیژ یعنی پرستیژ آشکار و پرستیژ پنهان می گردد. مورد اول مربوط به فرمی می شود که توسط طبقه حاکم و دارای گونه معیار توصیه شده و در مدارس، رسانه ها و ... استفاده می شود. در مقابل پرستیژ پنهان قرار دارد که فرم دارای ارزش در بین طبقات پایین تر و لهجه های غیر معیار بوده و رویکرد آن بیشتر همخوانی اجتماعی می باشد.

قالب های اجتماعی و شیوه ی مطالعه آنها

برای کسب اطلاعات غیر زبانی مانند زمینه های اجتماعی و ویژگی های شخصی نیز مردم از گفتار استفاده می کنند. البته اغلب مردم از ارتباط بین متغیر های زبانی و غیر زبانی آگاه نیستند. بنابراین باید از روش هایی استفاده کرد تا این اطلاعات را به طور غیر مستقیم از مردم بدست آورد. یک روش مستقیم و کارا در این زمینه استفاده از "تست واکنش ذهنی" است که توسط روان شناسان اجتماعی نظیر لامبرت اجرا شد. در این تست صدای تعدادی از افراد که از یک تا بیست می شمردند و یا متنی را خوانده و محتوای آنرا بیان می کردند، ضبط می شد. از مردم مورد تحقیق خواسته می شد که به صداها گوش داده و به پرسش هایی در مورد صاحبان صدا به صورت عددی از یک تا هفت پاسخ می دادند. برخی سوالات عینی بوده و برخی دیگر ارزیابی کننده بودند. پاسخ ها که به صورت اعدادی از یک تا هفت بودند، با روش های آماری تحلیل می شدند.

نتایج تست های واکنش ذهنی، تفاوت زیادی را بین صداها و مصاحبه شونده ها نشان داد. به عبارت دیگر صداها متفاوت در دید هر فرد مصاحبه شونده قالب اجتماعی خاصی را تداعی می کرد.

این تست را می توان به دو صورت پیشرفته تر نمود. در روش قبلی ممکن بود نوع و کیفیت صدای گویشور در امتیاز دهی اثرگذار باشد. "روش همتا سازی صوتی" توسط لامبرت معرفی شد تا اثر اختلاف ها را در کیفیت صدای گویشوران رفع نماید. دو گویشور هرکدام دو صدای متفاوت از دو زبان یا گویش را ضبط میکنند و مرتب کردن آنها به صورت تصادفی بوده تا شنونده به شباهت های صدایی توجه نکند.

روش دیگر، این است که گفتار را به گونه ای کنترل کنیم که ویژگی های زبانی خاص که شنونده به آن واکنش نشان می دهد، مشخص شوند. با استفاده از این روش لایبو 22 جمله توسط پنج گویشور زن برای مقاصد مختلف ضبط کرد و از شنونده ها خواسته

شده بود شغل هر گویشور را حدس بزنند. پاسخ ها مقایسه آنجا که هر اختلافی در آمار به تفاوت متغیرهای آوایی مطرح شده مربوط نمی شد، پاسخ دهنده ها مجبور به استفاده از قالب های اجتماعی خود می باشد.

با این حال ممکن است فرد در شرایط آزمایش بیش از شرایط واقعی و طبیعی از قالب های اجتماعی بهره بگیرد. بنابر این آزمایش دیگری طرح ریزی شد تا فرد را در لهجه ی مسلط منطقه ای بیازماید. محققى که هر دو لهجه RP و بیرمنگام را میداند با دو گروه دانش آموزان 17 ساله صحبت میکند. وجهه بالاتر در اینجا از آن RP است. وی با هر گروه در مورد روانشناسی صحبت نموده و گفته که قرار است او در مدرسه سخنرانی کند. از آنها می خواست تا هر مطلبی در مورد روان شناسی میدانند، بنویسند. سپس خود خارج شده و دستیارش پاسخ ها را جمع آوری نموده و سوال دیگری از دانش آموزان مطرح میکند که آیا این فرد برای سخنرانی مناسب است یا نه. همه چیز به جز لهجه برای هر دو گروه یکسان بود. دانش آموزان سخنران را با لهجه RP دارای پرستیژ بالاتری دانسته و با همین لهجه برای او نوشته اند.

تست بالا نشان داد که رفتار مردم در حالت طبیعی تحت تاثیر پیش داوری ها بوده و گفتار تنها نشانه برای قالب های اجتماعی نیست.

تعصب معلمان

در برخی آزمایش های انجام شده مشخص گردید که معلمان مدارس ارزیابی های نژادی در مورد کودکان داشته و از قالب های اجتماعی نیز بهره می گیرند. یعنی اینکه بعضی معلمان بر اساس شیوه ی گفتاری دانش آموزان اظهار نظر میکنند نه براساس ویژگی های دیگری که شاید مهم تر باشند. همین امر میتواند منجر به تبعیض شده و سطح آنرا در جامعه بالا ببرد. در حقیقت مشاهده شده که معلمان بیشتر براساس شیوه ی گفتار دانش آموزان اظهار نظر می کنند تا براساس خود آنها. این مورد در معلمان در تازه کار بیشتر از افراد باتجربه مشاهده شده است.

ارزیابی بر اساس استاندارد بودن ونه فصیح بودن گفتار دانش آموز، باعث میگردد که احساس اولیه معلم به منفی گردیده و معمولا این احساس اولیه بسیار دیر تغییر می کند یعنی دانش آموز مجبور است بسیار بهتر از کودکان دارای گفتار استاندارد باشد تا رضایت معلم را بدست آورد. ضمن اینکه نظر منفی معلم نسبت به دانش آموز به عملکرد منفی از سوی وی ختم می گردد. حتی ممکن است همین تبعیض ها باعث بیشتر شدن تعصب دانش آموزان بر روی گویش خود شود.

تعصب و پیش انگاری دانش آموزان

پیش داوری و تعصب در بین دانش آموزان نیز وجود دارد. این قالب های اجتماعی و تعصبات حتی پیش از دوره نوجوانی و در حدود سه سالگی پایه ریزی میگردد.

در آزمایش های انجام شده، وجود این تعصبات که ناشی از تعصبات والدین است، در کودکان مشاهده گردیده و آنها نیز مانند بزرگسالان اگرچه گونه استاندارد را موفق و ثروتمند می دیدند، اما گونه غیر استاندارد را صمیمی تر و قابل اعتماد تر می دانستند. این مساله نشان می دهد که کودکان قبل از ورود به دبستان تعصبات زبانی متعددی دارند که با ورود آنها به مدرسه این روند

پیچیده تر می‌گردد. حتی گویش معلم بر روی اشتیاق کودک به یادگیری و حفظ کردن آنچه معلم می‌گوید، اثرگذار است. در حقیقت دانش آموزان به پیامی که با لهجه خودشان است بیشتر توجه نموده و راحت تر به آن اعتماد می‌نمایند.

تعصبات زبانی دانش آموزان و معلمین می‌تواند مشکلات جدی را در سیستم آموزشی ایجاد کند هرچند آگاهی از اثرات تعصب زبانی خودش و دانش آموزانش می‌تواند به او روند آموزشی کمک کند.

نارسایی زبانی: نابرابری زبانی مطلق

در این قسمت نارسایی زبانی با نداشتن توانش زبانی چامسکی یعنی دانش فرد در مورد کلمات و ترکیب آنها مرتبط است. چنین نارسایی در مورد کودکان و افرادی که به دلایلی نمی‌توانند زبان خاصی را صحبت کنند صادق است. (مثل یادگیرندگان زبان دوم) در سیستم آموزشی بدون شک قصور در امر آموزش برخی کودکان وجود دارد. آیا برخی از کودکان دبستانی در مقایسه با هم سن و سالان خود در یادگیری زبان اول خود بی‌کفایت‌ترند؟ این ادعا با ارجاع به کودکان طبقات پایین مطرح گردیده و به "نئوری نقصان" معروف است. برای عملکرد خوب در مدرسه کودک به ابزارهایی نیاز دارد که یکی از آنها زبان است و ابزار زبانی برخی از کودکان طبقه پایین اجتماعی برای پاسخ دادن به این نیاز مناسب نیست.

اغلب زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان پس از بررسی این نظریه، آن را رد کرده و گفته‌اند که این موضوع تنها شکست تحصیلی را بر عهده نارسایی در دانش آموزان و نه کمبودهای نظام آموزشی می‌اندازد. ضمن اینکه اغلب دانش آموزان دارای نارسایی، در مدرسه در محیط‌های دوستانه و معمولی خوب ظاهر شده و به راحتی صحبت می‌کنند.

آزمایشات گوردن ولز در 1971 بر روی اثر طبقه اجتماعی و شیوه گفتاری والدین بر روی توانش زبانی کودک نشان داد که طبقه اجتماعی در این مورد نقشی نداشته و روش گفتار والدین نقش مهمی در پیشرفت زبانی کودک ایفا می‌کند.

در برخی موارد، مشاهده شده که برخی دانش آموزان مفاهیمی را بهتر از دیگران می‌فهمند. این بدان علت است که آنان پیش از این در خانه این مطالب را شنیده‌اند. نقصان دیگری که عملکرد آموزشی را تحت تاثیر قرار می‌دهد این است که ممکن است کودک در زبانی که مدرسه استفاده می‌کند توانش پایینی داشته ولی در بیرون از مدرسه توانش زبانی بالایی داشته باشند. از آنجا که این مساله مربوط به یادگیری زبان غیر استاندارد کودک در خانه می‌گردد، هدف معلم نباید از بین بردن گویش غیر استاندارد کودک باشد و آنها خود یاد می‌گیرند که با توجه به موقعیت از کدام مورد استفاده می‌کنند.

فرضیه برنشتاین

برنشتاین فرض کرده که دو کد زبانی در اختیار متکلمین قرار دارد و این دو کد را "کد مفصل" و "کد محدود" نامیده است. طبق نظر برنشتاین، کد مفصل بیشتر در مباحثه علمی و رسمی بکار می‌رود. برنشتاین می‌گوید که اثر این کد، تحمیل فردیت متکلم روی کلام بوده و مستقل از بافت کلام است. گفته می‌شود که کد مفصل از نظر زبانی با استفاده از میزان زیادی بندهای پیرو، افعال مجهول، صفات، قیود و حروف ربط مهجور و نیز ضمیر من متمایز می‌شود. از طرف دیگر کد محدود بیشتر در موقعیت‌های غیر رسمی درون خانواده یا بین دوستان بکار گرفته می‌شود و به گفته برنشتاین، اثر آن تاکید روی عضویت متکلم در یک گروه است.

کد محدود از حیث فهم ذهنی مفروضات مشترک گروه، معمولاً تابع بافت کلام بوده و از نظر زبانی با تعداد زیادی ضمائر شخصی به ویژه شما و آنها پرسش های دنباله ای که موافقت مخاطب را می طلبند مانند "مگر نه؟" و .. متمایز می گردد.

اکنون برنشتاین لاقل برای برخی از انواع انگلیسی بریتانیایی نشان داده است که رابطه ای بین استفاده کردن از این دو کد و عضویت در طبقه اجتماعی وجود دارد. اگرچه باید تصریح نمود که اصولاً هیچ نوع رابطه ای بین کدهای مفصل و محدود از یک سو و گویش های طبقه اجتماعی از طرف دیگر وجود ندارد. این امر با ماهیت واقعی رابطه ای که برنشتاین نشان داده است، روشن می گردد. وی طی چند آزمایش نشان داده است که در حالی که فرزندان طبقه متوسط به هردو کد دسترسی دارند، برخی از فرزندان طبقه کارگر در مدرسه به خوبی کار تحصیلی فرزندان طبقه متوسطی که دارای همان بهره هوشی هستند نمیباشد. نظریه برنشتاین به عنوان تامین کننده تبیین زبانی احتمالی برای لاقل بخشی از این پدیده تعبیر شده است. یعنی بسیاری از فرزندان طبقه کارگر از کد مفصل استفاده نمی کنند هرچند که موقعیت تحصیلی مستلزم توانایی استفاده از آن است.

نارسایی ارتباطی یا نابرابری در برقراری ارتباط

این مفهوم در مقابل توانش ارتباطی قرار دارد که توسط دل هایمز مطرح شد. توانش ارتباطی دانشی است که گوینده و شنونده به آن نیاز دارند و گسترده تر از مفهوم توانش زبانی چامسکی است یعنی علاوه بر دانستن زبان و فرم های آن، باید نحوه کاربرد و نحوه استفاده از آن را نیز بدانند. بخشی از این دانش جهانی و مشترک بوده و بخش دیگر آن از جامعه ای به جامعه دیگر متفاوت بوده و نیازمند یادگیری است. قسمت هایی از آن به صورت قراردادی بوده و قسمت هایی به دستور زبان مربوط می گردد.

نابرابری در دانش ارتباطی بین افراد وجود داشته و با کسب تجربه رفع می شود. برخی از این نابرابری ها خاص و محدود به مرز بوده و جهانی نیستند. نابرابری در برقراری ارتباط گاهی آنقدر واضح است که بین گویشوران بومی و غیر بومی تمایز ایجاد می کند.

شیوه های جدید آموزش زبان دوم که شیوه ارتباطی نام دارد بسیار موفق تر از شیوه های سنتی بوده است، زیرا هدف واقعی آموزش زبان را چیزی فراتر از یادگیری لغات و گرامر می داند.

به هرحال، یکی از مشکلات کاربردی دانش ارتباطی، یادگیری این مهارت ها توسط کودکان در مدرسه است که بخش مهمی از آن به سیستم آموزشی و نیز عدم درک معلم و منظور وی توسط کودکان باز می گردد.

فصل هفتم

کارکردهای اجتماعی زبان

مباحث مورد مطالعه در این فصل :

- 1_ وجهه همبستگی و تعدیل گفتار
- 2_ شبکه ها و مدل های پیچیده
- 3_ الگوهای اجتماعی و اعمال هویتی
- 4_ قدرت
- 5_ روابط قیاسی و گوناگون
- 6_ ساختار زبان
- _ تاریخ جدایی زبان (از کارکردهای درونی آن)
- _ منابع گوناگونی دیگر
- 7_ واج شناسی زایشی و دستور گشتاری
- _ واج شناسی واژگانی
- _ نظریه اصول و پارامترها
- 8_ دستور ساخت گروهی هسته بنیاد (HPSG)
- 9_ دستور شناختی
- 10_ دستور واژگان

کارکردهای اجتماعی زبان روش‌هایی هستند که ما با استفاده از آنها زبان را بکار می‌گیریم تا نظر خود را در مورد روابط با سایر مردم بیان کنیم. این کار را می‌توان به دو روش مستقیم و غیرمستقیم انجام داد. مثلاً "من اینجا رئیس هستم" مستقیم بوده و "سلام باب" غیرمستقیم است. در روش مستقیم بیشتر به معنی پرداخته می‌شود، ولی در روش غیرمستقیم با صورت‌های زبانی و نه معنی آنها سروکار داریم. در ادامه به بحث در مورد انواع کارکردهای اجتماعی زبان می‌پردازیم.

اولین کارکرد اجتماعی زبان وجهه است. جای تعجب نیست اگر که بگوییم اطلاعات اجتماعی همیشه اطلاعاتی راجع به گوینده است اگرچه ممکن است این ارتباط غیرمستقیم باشد. اطلاعات مختلف وجهه گوینده را تشکیل می‌دهند. در حقیقت وجهه همان تصویر کلی ارائه شده از سوی گوینده به جهان می‌باشد. زبان و جامعه به عنوان دو عنوان کلان به زیرمجموعه‌هایی به نام عناصر زبانی و اشخاص تقسیم می‌شود. گفتاری که از دهان گوینده بیرون می‌رود، به عنوان یک وجهه التزامی می‌باشد. اما همانطور که می‌دانیم سایر رفتارهای قابل مشاهده ما نیز دخیل هستند، همچنین ایما و اشاره و زبان بدن و انواع رفتارهای غیرشفاهی را نیز شامل می‌شود. وجهه شما تغییر خواهد کرد و از طرف دیگر به ویژگی‌های مختلف شخص و اجتماعی که ممکن است به خودی خود قابل مشاهده نباشند، مربوط می‌شود. از این جنبه وجهه شما مانند کلمه‌ای است که یک صورت قابل مشاهده را با معنای غیرقابل مشاهده مربوط می‌سازد و درست مانند یک لغت پیش‌نمونه‌ای است که با حالت ویژه‌ای توصیف می‌شود، اما حاصل استثناهایی هم هست.

وجهه همبستگی و تعدیل گفتار

مهم‌ترین وجهه، وجهه همبستگی می‌باشد چون تجربه مشترک را منعکس نموده که آن هم به نوبه خود به تشابه زبانی مربوط می‌شود. مردمی که در تمام عمر خود در کنار یکدیگر بوده و تجربیات زبانی مشترک زیادی دارند خیلی در زبان شبیه هم هستند و شباهت زبانی، بنیان خوبی برای حدس زدن تجربیات مشابه است.

در مورد پیوند وجهه همبستگی و زبان تجربیات مشترک نیست. یادگیری زبان توسط کودک این کار را تایید می‌کند. کودک زبان خود را مفصل یاد می‌گیرد. مثلاً کودکان فیلادلفیا برای اینکه به زبان مادری صحبت کنند، باید والدینشان فیلادلفیایی باشند تا همه جزئیات را بیاموزند. نکته دیگر اینکه تمام بی‌قاعدگی‌ها را نیز تقلید کورکورانه می‌کنند. آنها همه بی‌قاعده مندی‌های سیستم زبانی بزرگسالان را یاد گرفته و بعداً آنرا بصورت قاعده مند در می‌آورند. بهترین توضیح برای این مورد، تئوری همبستگی است. این ادعا با توجه به اینکه چگونه آن را تفسیر کنیم ممکن است حمایت شده و یا به چالش کشیده شود.

شاهد این موضوع، زبان گالیک است که تفاوت‌های زبان شناختی آنها بسیار بیشتر از حد مورد انتظار است. این تفاوت‌ها انعکاسات اجتماعی در زبان نیستند زیرا اصلاً تفاوت اجتماعی در آن وجود ندارد. در این جامعه همه همدیگر را می‌شناسند و اغلب با یکدیگر فامیلند.

دو نتیجه‌گیری برای این مساله وجود دارد. 1_ همبستگی بیش از حد تکرار شده. 2_ همبستگی زمانی مشهود است که تمایز میان همبستگی و عدم همبستگی وجود داشته باشد. یعنی مردمی داشته باشیم که همبستگی زیادی داشته باشند و گروه دیگری از مردم با همبستگی کم نیز حضور داشته باشند. حال اگر این دو تمایز وجود نداشته باشد در این صورت انگیزه‌های معمولی برای شکل‌گیری همبستگی عمل نمی‌کند.

تئوری همبستگی در تضاد با نقش گرایی قرار می گیرد. در نقش گرایی ساختار زبان را می توان بوسیله نقش های ارتباطی تعیین کرد. همچنین می توان گفت که بی قاعده گی های زبانی و گپ های ساختاری کاملاً غیر ساختاری هستند.

اگر تئوری نقش گرایی درست باشد این بی قاعده گی ها باید به وسیله فشار نقش حذف شود. خود لا بو موارد متعددی برای تقابل با نقش گرایی ارئه می نماید. با این حال نقش گرایی را نمی توان حذف نمود، زیرا تنها جایگزین صورت گراها بوده اند. بنابراین دو امکان وجود دارد: 1_ زبان بوسیله نقش های اجتماعی شکل می گیرد. 2_ ساختارش بوسیله خصوصیات ژنتیک بوجود می آید. دیدگاه سومی هم در جامعه شناسی زبان وجود دارد: زبان خود را با نقش ها منطبق می سازد ولی نه با همه آن نقش ها، بلکه تنها با نقش هایی که اطلاعات اجتماعی را منتقل می کند.

شبکه ها و مدل های پیچیده

به نظر می رسد که همبستگی عامل همه همسان سازی ها و دقت در یادگیری زبان است. هر بار که کودک صحبت می کند، تمایل به همسان سازی بیشتر می شود. کودک دقیقاً با دیگران برابر نمی شود و از دیدگاه وی دنیای اجتماعی با شبکه ها احاطه شده و از طریق این شبکه ها او آدم های بیشتری را می شناسد و متوجه می شود که همبستگی آنها فرق می کند. به همین دلیل با بعضی از آنها انطباق بیشتری نسبت به دیگران پیدا می کند.

این به معنی ساخت یک جامعه ذهنی است. این یک مفهوم چکیده است، زیرا کودک جامعه خودش را با اعضای مشخصی از جامعه دیگر متمایز نمی کند. طبق تئوری انطباق میزان انطباق بستگی به این دارد که گویشور چقدر بخواهد مورد علاقه دیگران باشد.

ممکن است دو نفر روابط عینی مشابهی با نفر سوم داشته باشند مثل رابطه خویشاوندی، همکاری و یا همسایگی. درعین حال ممکن است همبستگی های متفاوت داشته باشند. این رابطه ممکن است دو طرفه نباشد یعنی ممکن است من کسی را دوست داشته باشم ولی او مرا بیشتر دوست داشته و یا دوست نداشته باشد. وقتی کسی را دوست داریم در صحبت کردن سعی می کنیم بیشتر به او شبیه باشیم. بنابراین نمودار ما باید دو خط همبستگی داشته باشد، زیرا Solidarity بین دو فرد متفاوت بوده و نشان دهنده دیدگاه هر فرد نسبت به رابطه شان است. طبیعت ذهنی solidarity دلیل این است که چرا آنقدر برای وجهه اجتماعی ما مهم است و اینکه چرا زبان ها این همه راه دقیق برای تشریح solidarity دارند. اگر همه آنها بطور اتوماتیک با داده های مفعولی دنبال می شد نیاز به این همه راه نبود.

یک امکان دیگر هم وجود دارد که شخصی با مجموعه های مجزایی در ارتباط باشد و با هر کدام مشخصات زبان شناختی خود را داشته و باتوجه به موقعیت بین آنها تغییر کند. نتیجه این موضوع چند زبانی، چند لهجگی و چند سیاقی است. همانطور که براساس نظریه موج توضیح داده می شود این موضوع مشخص می کند که چگونه این تغییرات در اجتماع انتشار پیدا می کند. ولی از دیدگاه یک فرد می توانیم بین گویش ها و لهجه ها مرز گذاری کنیم. مثلاً یک فرد اسپانیایی انگلیسی می داند که کدام لغت متعلق به انگلیسی و کدام یک متعلق به اسپانیایی است. ما باید در نظر بگیریم که اینها حقایق ذهن اشخاص هستند و نه دنیای واقعی زیرا در دنیای واقعی لهجه ها و گویش ها مرز مشخصی ندارند.

الگوهای اجتماعی و اعمال هویتی

مدل شبکه ای شامل روابط با افرادی می شود که همدیگر را می شناسند و با همدیگر صحبت می کنند. تاثیر زبانی عبارت از تعدیل گفتار یکی توسط دیگری می باشد. ما تمایل داریم دانش خویش را در قالب کلیشه های اجتماعی که به عنوان الگو می شناسیم، سازماندهی کنیم. از روی این کلیشه ها می توان در مورد کسانی که آنها را ندیده ایم نیز به تعمیم هایی برسیم. یکی از فواید الگوهای اجتماعی، جمع آوری اطلاعات قابل مشاهده و غیر قابل مشاهده در مورد دو فایده دیگر الگوهای اجتماعی این است که به ما کمک می کند مدلی ذهنی از جامعه بسازیم که در آن جایگاه مشخصی داریم.

قدرت

اگرچه قدرت در جامعه و زندگی مهم است اما اهمیت آن در مدل جامعه شناسی زبان کمتر از توافق است چون تاثیرات کمتری برای زبان دارد. نمونه های قدرت را در کلماتی انتخاب می کنیم تا نفوق یا زبردست بودن و یا برابر بودن را برسانیم. قدرت به طور واضح برای ساختار پایه اجتماع در قالب طبقات اجتماعی مهم است و شامل طبقه قدرتمند بالا و طبقه ضعیف در پایین می باشد. بعضی از واژگان زبانی به خاطر موقعیت اجتماعی والای سخنگو شکل و منزلت آشکار دارند. همچنین این واژه ها ممکن است منزلت فوق العاده ای در ارتباط با مشاغلی مانند دکتری، معلمی، قضاوت و غیره داشته باشند.

روابط قیاسی و گوناگون

همبستگی می تواند از حداقل تا حداکثر در تفاوت باشد. برای همین قوت پیوندها متفاوت است. یعنی روابط اجتماعی همه قیاس پذیرند. روابط قیاس پذیر انعکاسی واقعی از پیچیدگی های زندگی اجتماعی بوده و پر از ابهامات و شک و تردید است. علت مهم بودن نظریه قیاس پذیری روابط اجتماعی این است که نشانه های زبانی قیاس ناپذیرند. یعنی میزان تفاهم شما با کسی همه مقداری می گیرد اما نمی توانید نام او را نصفه ادا کنید. مشکل اینجاست که باید معنای معنای زبانی قیاس پذیر را به قیاس ناپذیر تبدیل کنیم. یک راه استفاده از گزینه نام در برابر سایر گزینه هاست. مثلا اگر با کسی صمیمی هستید از احوال پرسى استفاده کنید. راه دوم استفاده از عنوان آقا یا خانم به همراه نام فامیل فرد به جای ادای نام کوچک وی است.

ساختار زبان

زبان کارکردهای اجتماعی دارد و این کار را هم تجربه و هم تحقیق در جامعه شناسی زبان نشان می دهد. گوناگونی به نظریه زبانی نامربوط است.

تاریخ جدایی زبان (از کارکردهای درونی آن):

زبان شناسان این را یک امر بدیهی می دانند که کارکردهای اجتماعی زبان نسبت به ساختار زبان نامربوط هستند اما این تصور به دلایل زیر اشتباه است:

1_ اگر توانش زبانی را صرفاً به عنوان آنچه درباره عناصر زبانی می دانیم معنی کنیم آنوقت شامل حقایق هم می شود. می توانیم تعریف را پیچیده تر کنیم تا آن را از عناصر زبانی جدا کنیم.

2_ فرض متناقض دیگر این است که بگوییم توانش زبانی چیزی منحصر به فرد در کل دانش ماست.

3_ هیچکدام از مرزهایی که فرض می کنیم بین زبان و بقیه دانش وجود دارد با مدارک و مستندات تایید نمی شود. حتی بین آواشناسی و واج شناسی نیز این امر صادق است. همه کارکردهای اجتماعی که جامعه شناسان زبان بررسی می کنند متعلق به عناصر زبانی فردی هستند.

4_ ساختارهای دستوری که اطلاعات اجتماعی به آنها می پیوندند بسیار شبیه به آنهايي هستند که اطلاعات معنایی به آنها مربوط می شود.

5_ بعضی از عناصر زبانی هیچ کارکردی به جز کارکرد اجتماعی ندارند.

6_ نمونه های اجتماعی نظیر آمریکایی که مخصوصا شامل کارکردهای اجتماعی هستند اغلب اسم هایی در زبان مربوط دارند.

7_ بیشتر کارکردهای اجتماعی زبان شامل حقایقی در مورد زبان هستند.

دو منبع گوناگونی دیگر:

منبع قبلی که در مورد گوناگونی از آن یاد شد، وفاداری به الگوی اجتماعی بود. تفاوت های کمی بین گویندگان یک نتیجه اتوماتیک از درجات مختلف وفاداری آنها به الگوهای اجتماعی است.

دو منبع جدید عبارتند از:

1_ تمایز اجتماعی که عبارت است از قوت پیوند بین الگوی اجتماعی و گونه در ذهن گوینده.

2_ تمایز اجتماعی تجربه شخصی را منعکس می کند. بنابراین گویندگان مختلف ممکن است نتایج مختلفی بگیرند.

انتخاب گونه متغیر زبان شناسی اجتماعی توسط دو متغیر مستقل تعیین می شود:

1_ وفاداری به الگوهای اجتماعی را به گونه ای خاص مربوط می کند.

2_ دیدگاه تمایز که الگوی اجتماعی را به گونه ای خاص مربوط می کند.

هر تئوری در مورد ساختار زبان در صورتی می تواند با یافته های جامعه شناسان زبان وفق داشته باشد که خصوصیات زیر را دارا باشد:

الف) باید از توانش فردی صحبت کند نه از دانش کلی افراد جامعه.

ب) باید جزئی از نظریه علمی وسیع تری باشد که در ساختار اجتماعی هم کاربرد داشته باشد.

ج) باید شامل حقایقی در مورد عناصر زبانی خاص راجع به گویندگان ویژه و مخاطبین ویژه و موقعیت های کاربردی باشد.

(د) تفاوت هایی در قوت روابط توانش وجود داشته باشد. (شامل تفاوت های فردی و مفاهیم کلی)

واج شناسی زایشی و دستور گشتاری:

مهم ترین کار در این زمینه را لابو انجام داد. فرض او بر این بود که هر متغیر مربوط به یک قاعده ای بوده که واحد را حذف کرده یا تغییر می داد و احتمال کاربرد داشت که بر طبق بافت تغییر می کرد. گوناگونی در نحو توسط گشتارهایی انجام می شود که به طرز مشابهی همه کلمات یا عباراتی را حذف کرده یا تغییر می دهند.

واج شناسی واژگانی:

این نوع واج شناسی هم شاخه ای از واج شناسی زایشی می باشد که لابو و پیروانش بنیان کردند. واج شناسی قوانین مخرب واج شناسی زایشی را به ارث برده است که یک فاعده ای را می گیرد و آن را به قاعده ای دیگر تبدیل می کند. اما ویژگی اصلی آن این است که در چرخه های کوچک عمل می کند. ضعف واج شناسی واژگانی از نگاه هادسن در این است که می گوید نمی توان توضیح آن را به هر تنوعی که به خاطر قواعد پیش می آید مربوط ساخت.

نظریه اصول و پارامترها:

بعضی کوشیده اند تا نظریه چامسکی را به داده های زبانی مربوط کنند. مهم ترین طرفدار این نظریه کراچ می باشد که علاقه اصلی وی تغییرات نحوی است. برطبق نظریه اصول و پارامترها یک پارامتر وجود دارد که تفاوت های بین انگلیسی جدید و بعضی زبان های اروپایی را نشان می دهد.

دستور ساخت گروهی هسته بنیاد (HPSG)

HPSG یک تئوری پرکاربرد ساخت زبان است. ابداع کنندگان آن یعنی ایوان سگ و کارل پولارد روی گسترش یک گزارش از ساختار نحوی-معنایی تاکید می کنند که وضوح و جزئیات آن توسط دانشمندان کامپیوتر و ریاضی شهرت یافته است تا جامعه شناسان زبان اما بیشتر به یک نظریه زبانی مربوط است که معروف به معناشناسی موقعیتی است. این نظریه به ساختارهای معنایی اجازه می دهد تا به پارامترهایی از موقعیت که در آن زبان به کار می رود اشاره کنند که شامل گوینده، مخاطب و روابط بین آنها می شود.

دستور شناختی:

این دستوری برای ساختار زبان در چهارچوب تفکر می باشد. بنیان گذار آن لانگاکر است که علاقه اصلی او به معناشناسی و گرامر است تا به جامعه شناسی زبان. این نظریه چهار معیار برای ما فراهم می کند:

1_ توانش فردی

2_ قابلیت کاربرد در ساختار اجتماعی

3_ در این نظریه، نظر گوینه هسته یا مرکز است.

4_ تفاوت های قدرت و پیش نمونه ها.

دستور واژگان:

نکته مهم در مورد دستور واژگان این است که همانند دستور شناختی هر گونه مرزی را در مورد توانش زبانی انکار می کند. شناخت شبکه ای گسترده از الگوهای اولیه است که در آن زبان یک شبکه جزء می سازد و مفاهیم زیادی را مربوط می سازد که چنان هم زبانی نیستند.